



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

دفاع از روایات

مهدویت

نقد کتاب مشرعه بحار الانوار



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دفاع از روایات مهدویت (نقد دیدگاه و عملکرد شیخ محمد آصف محسنی در کتاب مشرعه بحار الانوار)

نویسنده:

مهدی حسینیان قمی

ناشر چاپی:

مجله انتظار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	دفاع از روایات مهدویت (نقد کتاب مشرعه بحار الانوار)
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	بخش اول؛ اعتبار سندی، تنها راه اثبات اعتبار روایات نیست
۸	اشاره
۹	وحید بهبهانی
۱۱	محقق حلی
۱۲	محقق همدانی
۱۴	آخوند خراسانی
۱۶	محقق نائینی
۲۱	محقق عراقی
۲۶	محقق اصفهانی
۲۸	آیه الله العظمی حکیم
۲۹	بخش دوم؛ نقد برخورد شدید کتاب مشرعه با روایات مهدویت
۲۹	اشاره
۳۵	روایت معتبری که از پذیرفته نشدن توبه در زمان ظهور سخن می گوی
۴۸	روایتی که از ایمان و صلاح عموم مردم و نیز آشتی عموم درندگان
۵۰	روایاتی که مدت زمان ظهور حضرت را تعیین می کند
۵۴	روایتی که ادعای مشاهده را در زمان غیبت کبری کذب می داند
۵۵	درباره سند
۵۷	درباره محتوای روایت
۵۷	روایت معتبری که بر قتل راضیان به قتل سید الشهداء دلالت دارد
۷۱	روایت عمری که توجیهی برای ممنوعیت ذکر نام حضرت دارد

۷۳	اشاره
۷۶	دفاع ما
۷۶	مهر و قهر
۷۶	اشاره
۷۷	روایات مهر
۷۷	مهر امامان
۸۵	روایات قهر
۹۸	روایات سیره پیامبر و سیره امام
۱۰۶	درباره سند روایات قهر
۱۰۹	درباره مرکز

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۳-۲۹۶۷۷

سرشناسه: حسینیان قمی ، مهدی

عنوان : دفاع از روایات مهدویت (نقد کتاب مشرعه بحار الانوار) نام پدیدآور: حسینیان قمی ، مهدی

منشا مقاله: مجله، انتظار، ش ۸، ۹، (تابستان و پاییز ۱۳۸۲): ص ۳۳۵ - ۳۵۵.

توصیفگر: کتاب مشرعه بحار الانوار

توصیفگر: مهدویت

توصیفگر: احادیث

توصیفگر: فقیهان

توصیفگر: تشیع

توصیفگر: احادیث صحیح

مقدمه

در نقدی دیگر بر کتاب «مشرعه بحار الانوار» به مقدمه کتاب نیز پرداخته ایم. در آنجا آورده ایم:

۱- برای اثبات اعتبار روایات، نباید تنها اعتبار سندی را مطرح ساخت و گفت که اکثر روایات مجموعه های روایی اعتبار ندارند؛ بلکه باید به همه راهها و اسباب اعتبار بخش توجه کرد و در نظر داشت که مبنای بسیاری از عالمان شیعه، بلکه اکثریت قریب به اتفاق آنان، حجیت خیر موثق به است.

۲- برای ورود به اقیانوس روایات، باید مقدمات و زمینه هایی فراهم آید؛ که نویسنده محترم مشرعه بحار الانوار از آنها کمتر سخن گفته است. ایشان گویا فکر کرده اند که حذف روایات راحت ترین و ساده ترین راه حل است و مسؤ ولیت فهم روایات را از دوش ما بر می دارد؛ در حالی که این نظر صحیح نیست.

در آنجا ما وعده داده ایم که در آینده به این دو مبحث پردازیم:

الف) راههای اثبات اعتبار روایات ؛

ب) زمینه ها و مقدمات لازم برای ورود به اقیانوس روایات و بهره مندی درست از علوم اهل بیت (ع).

اکنون در پی آنیم که برخورد شدید کتاب مشرعه بحارالانوار با روایات مهدویت را نقد کنیم؛ ولی ناگزیریم که سخن را در دو بخش مطرح کنیم:

الف) اعتبار سندی، تنها راه اثبات اعتبار روایات نیست؛

ب) نقد برخورد شدید کتاب مشرعه با روایات مهدویت.

بخش اول؛ اعتبار سندی، تنها راه اثبات اعتبار روایات نیست

اشاره

از مجموع گفتار عالمان و فقیهان شیعه به دست می آید که اکثریت قریب به اتفاق عالمان شیعه به حجیت خبر موثوق به معتقدند، و تنها خبر ثقه را حجّت نمی دانند. بنابراین عالمانی چون مرحوم آیه الله العظمی خوئی، که تنها خبر ثقه را حجّت می دانند، جداً در اقلیت هستند.

ما در این بخش، گفتار عالمانی چون وحید بهبهانی را می آوریم؛ تا روشن شود که مبنای مقبول

عالمان شیعه، همان حجیت خبر موثوق به است.

گفتنی است، ما در مقام استدلال بر مبنای حجیت خبر موثوق به نیستیم؛ گرچه از لابلای کلمات عالمانی که می آوریم، دلایل این مبنا نیز مشخص می گردد.

سخن اصلی ما این است که نباید نویسنده محترم کتاب مشرعه بحارالانوار اکثر روایات بحار را (چیزی در حدود نود درصد) غیر معتبر معرفی کند و هیچ اشاره ای نداشته باشد که عدم اعتبار نود درصد روایات بحار، تنها بر مبنایی است که مورد قبول عالمان و فقیهان شیعه نیست.

سخن ما این است که چرا ایشان اعلام نمی کند که مبنای مقبول عالمان شیعه، حجیت خبر موثوق به است و چرا اعلام نمی کند که بر پایه این مبنای پذیرفته شده اکثریت عالمان شیعه، اکثر روایات اعتبار پیدا می کند.

ما در این بخش نمونه هایی از گفتار عالمان شیعه را می آوریم؛ تا روشن شود که اکثریت روایات مجموعه های معتبر روایی شیعه، از دیدگاه عالمان شیعه اعتبار دارد.

با ما همراه شوید؛ تا این حقیقت تابناک، راه را فراسویمان روشن سازد و بی جهت میراث بزرگ امامان شیعه را نابود نسازیم.

وحید بهبهانی

حضرت وحید بهبهانی، سر سلسله اصولیان و مجتهدان و استاد همه، در دو جبهه جنگیده است:

الف) در برابر اخباری ها، که همه روایات را بدون دقت و کاوش می پذیرند؛

ب) در برابر آنان که در پذیرش روایات، سخت گیری دارند، و تنها خبر ثقه را حجّت می دانند؛ و در مقام اعتبار سند، تنها توثیق رجالیان را می پذیرند.

وحید بهبهانی در این رابطه در کتاب «الفوائد الحائریه» در سه جا به تفصیل سخن گفته است؛ که ضروری است مجموع گفتار ایشان دیده شود:

۱- الفوائد الحائریه، صفحه ۱۴۱ تا ۱۴۳، فائده ۱۰ (حجیه الخبر الواحد)

۲- الفوائد

الحائريه، صفحه ۴۸۷ تا ۴۹۱، فائده ۳۱ (حجیه الخبر الواحد الضعیف المنجبر)

۳- الفوائد الحائریه، صفحه ۲۲۳ تا ۲۳۲ فائده ۲۲ (فی المرجحات التي اعتبرها الفقهاء...)

ایشان در ص ۲۲۴ بیان می کند که تنها یک راه برای اعتبار سندی روایت نیست؛ بلکه ۴۷ سبب را یادآور می شود، که حدیث در سایه آنها اعتبار می یابد.

جالب است که وحید بهبهانی (ره) می نویسد:

این شیوه افراطی در پذیرش احادیث، که پس از صاحب معالم و صاحب مدارک شایع شده، و این مبنای سخت گیر در پذیرش روایات، درست بر خلاف مبنای پذیرفته شده عالمان و فقیهان و محققان شیعه است؛ چرا که اکثریت آنها معتقد به حجیت خبر موثوق به هستند؛ و تفاوت نمی کند که این وثوق از راه وثاقت راوی به دست آید یا از راه قرائن دیگر.

ایشان یاد آور می شود که صاحبان این مبنای افراطی، در اکثر مسائل بدون دلیل می مانند. (دقت کنید) ایشان می نویسد:

ثم اعلم انه قد شاع بعد صاحبی المعالم و المدارک أنهم یطرحون اخبارنا المعتمره التي اعتبرها فقهاؤنا القدماء بل والمتأخرون ایضاً، كما بینته و اثبتته فی التعليقه - طرحاً کثیراً؛ بسبب أنهم لا یعتبرون من الامارات الرجائیه سوى التوثیق و قلیل من اسباب الحسن و بسبب ذلك اختل اوضاع فقهم و فتاواهم و صار بناوهم علی عدم ثبوت المسائل الفقهيہ غالباً...

و هذه الاسباب اعتبرها الفقهاء فی كتبهم الاستدلاليه و اهل الرجال فی علم الرجال فلا بد من معرفتها و ملاحظتها؛ لئلا یطرح الاخبار المعتمره الكثيره و لا یخالف طریقہ فقهاء الشیعه القدماء و المتأخرین منهم و لا یبقی فی التحیر و التردد فی معظم المسائل الفقهيہ... [۱].

بدان، پس از صاحب معالم و صاحب مدارک شایع شد که آنها اخبار معتبری را که

قدمای فقیهان و بلکه متأخران آنان آنها را معتبر می دانستند، رد می کردند؛ به این سبب که جز توثیق و کمی از اسباب حسن را معتبر نمی دیدند؛ و به همین دلیل وضعیّت فقه و فتاوی آنان مختل گردید و غالب مسائل فقهی را نمی پذیرفتند...

این اسباب ظن آور را فقیهان در کتاب های استدلالی خویش و رجالیان در علم رجال معتبر دانسته اند. بنابراین باید این اسباب ظن آور را شناخت و به آنها توجه داشت؛ تا اخبار بسیار معتبر را نفی و طرد نکنند و با روش فقیهان شیعه، چه قدما و چه متأخران مخالفت نکنند و در اکثر مسائل فقهی در حیرت و تردید قرار نگیرند...

آن گاه وحید بهبهانی در این زمینه چهل و هفت سبب ظن آور را یاد آور می شود.

پاورقی

[۱] الفوائد الحائریه، ص ۲۲۴.

محقق حلی

محقق حلی (ره) می نویسد:

مسأله: افرط الحشویّه فی العمل بخبر الواحد حتی انقادوا لکلّ خبر و ما فطنوا ما تحته من التناقض. فان من جمله الاخبار قول النبی (ص) «ستكثر بعدی القالہ علیّ» و قول الصادق (ع) «انّ لكل رجل منّا رجل یکذب علیه» و اقتصر بعض عن هذا الافراط فقال: کلّ سلیم السند یعمل به و ما علم انّ الکاذب قد یصدق و الفاسق قد یصدق؛ و لم یتبّه انّ ذلک طعن فی علماء الشیعه و قدح فی المذهب اذ لا مصنّف الاّ و هو قد یعمل بخبر المجروح كما یعمل بخبر الواحد المعوّل و افرط آخرون فی طرف ردّ الخبر حتی ا حال استعماله عقلاً و نقلاً و اقتصر آخرون فلم یر العقل مانعاً. لکنّ الشرع لم یأذن فی العمل به و کلّ هذه الاقوال منحرفه عن السنن و التوسّط اقرب. فما قبله الا صحاب اودلت القرائن

علی صحته عمل به و ما عرض الا صحاب عنه اوشدّ یجب اطراحه... [۱].

حشویه در عمل به خبر واحد راه افراط را پیش گرفته است؛ تا آنجا که تن به هر خبری می دهد و توجه ندارد که پذیرش هر خبر (بدون شرط) تناقض آفرین است؛ چرا که از همین خبرها گفته پیامبر است که فرمود: «پس از من کسانی که به من دروغ می بندند، زیاد می شود» و باز گفته امام صادق (ع) است که: «برای هر فردی از ما (امامان)، فردی است که بر او دروغ می بندد» و برخی از این افراط کوتاه آمده اند و گفته اند: هر روایتی که سندش سالم باشد، مورد عمل قرار می گیرد. و این گروه ندانسته اند که دروغگو گاهی راست می گوید و فاسق گاهی صادق است. اینان ندانسته اند که این روش (یعنی پذیرش تنها روایت با سند سالم) موجب طعن به عالمان شیعه و تضعیف مذهب است؛ چرا که نویسنده ای یافت نمی شود؛ جز این که گاه به خبر ضعیف، همانند خبر عادل عمل می کند...

پاورقی

[۱] مقدمه معتبر، ج ۱، ص ۲۹.

محقق همدانی

محقق همدانی می نویسد:

اذ لیس المدار عندنا فی جواز العمل بالروایات علی اتصافها بالصحه المصطلحه و الا فلا یکاد یوجد خبر یمکننا اثبات عداله رواتها علی سبیل التحقیق لولا- البناء علی المسامحه فی طریقها والعمل بظنون غیر ثابته الحجّیه بل المدار علی و ثاقه الراوی او الوثوق بصدور الروایه و ان کان بواسطه القرائن الخارجیه الّتی عمدتها کونها مدوّنه فی الکتب الا ربعه او ما خوده من الاصول المعتمیره مع اعتناء الا صحاب بها و عدم اعراضهم عنها.

ولا شبهه فی ان قول بعض المزکین بانّ فلاناً ثقّه او غیرذلک من الالفاظ الّتی اکتفوا بها فی تعدیل الرواه لا

يؤثر في الوثوق ازید مما يحصل من اخبارهم بكونه من مشايخ الاجازه. و لاجل ما تقدمت الاشاره اليه جرت سيرتي على ترك الفحص عن حال الرجال و الاكتفاء في توصيف الروايه بالصحه كونها موصوفه بها في السنه مشايخنا المتقدمين الذين تفحصوا عن حالهم. [۱].

ملاك نزد ما دربارہ جواز عمل به روايت، اتصاف روايت به صحت مصطلح نيست؛ و گرنه خبری که بتوانيم عدالت راويان آن را به طور قطع اثبات كنيم، وجود ندارد؛ بلکه ملاك وثاقت راوی یا وثوق به صدور روايات است؛ گرچه اين به واسطه قرائن خارجيه ای باشد که عمدتاً همان تدوين روايت در كتب اربعه و یا گرفته شدن روايت از اصول معتبره است؛ البته با شرط توجه اصحاب به روايت و عدم اعراض از آن.

و شکی نيست، اين که بعضی در رابطه با روايت گفته اند: «فلانی ثقہ است» یا لفظ ديگری از الفاظی که در مقام تعديل راوی بدان اکتفا می کنند وثاقت آن راوی را بیشتر نمی کند؛ به جز اینکه با خبر شويم آن شخص از مشايخ اجازه است. و به همین دليلی که به آن اشاره شد، روش من بر ترك فحص از حال راويان و اکتفای به توصيف روايت از سوی مشايخ قبلی، به وصف صحت است.

مرحوم محقق همدانی کاملاً به سخت گیری در پذیرش روايات توجه داشته است

و هر دو جهتی که مایه سخت گیری است، از دید او مخفی نمانده است:

الف) حجیت خبر ثقہ به تنهایی؛

ب) تأکید بر لزوم تعبیر ثقہ یا عدل دربارہ راوی.

ایشان کاملاً این دو جهت را نفی می کند. در نتیجه نظر ایشان چنین می شود:

۱- حجیت خبر موثوق به؛ با این بیان که ملاك وثاقت راوی و یا

و ثوق به صدور روایت است.

۲- کفایت تعابیر دیگر برای اثبات وثاقت راوی (چرا که ملاک اصلی حصول وثوق است).

محقق همدانی به جد ریشه سخت گیری های سندی را خشکانده و راه اعتدال را پیش گرفته است؛ راهی که اکثریت قریب به اتفاق فقیهان شیعه در قول و عمل بدان پایبند هستند.

پاورقی

[۱] مصباح الفقیه، کتاب الصلاه، ص ۱۲.

آخوند خراسانی

آخوند خراسانی می نویسد:

... و لا- یخفی ظهور هذه الطائفة فی ان اعتبار هذا الوصف فی الخبر انما هو لاجل حصول الوثوق بالصدور ففی الحقیقه یكون العبره به لا بها، فلو حصل من غیرها یكون مثله فی الاعتبار و من المعلوم عدم انحصار اسباب الوثوق بالصدور لوثاقه الراوی بل هی تكون فی الاخبار المدوّنه فی الكتب المعتمره سیما الكتب الاربعه التي علیها المدار فی الا- عصار و الا مصار و ما یحذو حذوها فی الاعتبار کثیره جداً.

منها وجود الخبر فی غیر واحد من الاصول المعتمره المتداوله فی الا عصار السابقه

ومنہا تکرره و لو فی اصل واحد بطرق مختلفه و اسانید عدیده معتمره .

ومنہا وجوده فی اصل معروف الانتساب الی من اجمع علی تصدیقه کزراه و نظرائه و علی تصحیح ما یصح عنه کصفوان بن یحیی و اشباهه .

و منها کونه مأخوذاً من الكتب التي شاع بین السلف الوثوق بها و الاعتماد علیها و لو لم یکن مؤلفوها من الامامیه الی غیر ذلك مما لا یخلو عن اکثرها الكتب التي الفت لیكون مرجعاً للانام فی الاحکام .

ولیشهد علی ذلك ای کون العبره علی الوثوق بالصدور مطلقاً انه كان المتعارف بین القدماء علی ما صرح به الشیخ بهاء الدین فی مشرق الشمسین اطلاق الصحیح علی ما اعتضد بما تقتضی الاعتماد علیه او اقترن بما یوجب الوثوق به والركون الیه ولم یکن

تقسیم الحدیث الی الاقسام الاربعه المشهوره معروفاً بینهم و انه کان من زمن العلامه. [۱].

...و روشن است این دسته (از روایات) در این جهت ظهور دارد که اعتبار وصف وثاقت در روایت، تنها به این دلیل است که در سایه وثاقت راوی، وثوق به صدور پدید می آید؛ بنابراین در حقیقت، ملاک وثوق به صدور است، نه وثاقت راوی؛ در نتیجه اگر وثوق به صدور از راه غیر وثاقت راوی پدید آید، همانند وثاقت راوی اعتبار خواهد داشت و روشن است که علل وثوق به صدور، منحصر به وثاقت راوی نیست؛ بلکه اسباب و علل پدید آورنده وثوق به صدور در روایات کتب معتبر، به ویژه کتب اربعه، که در همه زمان ها و مکان ها محور است و کتاب های دیگری که در اعتبار مانند کتب اربعه است، بسیار فراوان است.

یکی از اسباب و علل وثوق آفرین، وجود روایت در بیش از یک اصل از اصول معتبر و متداول در زمان های پیشین است.

از جمله، تکرار یک روایت، گرچه در یک اصل و کتاب، با طریق های گوناگون و سندهای متعدد و معتبر است.

از جمله، وجود روایت در اصل و کتابی است که انتساب آن به کسانی چون زراره و امثال او، که همه بر پذیرش و تصدیقشان اجماع دارند معروف است. همچنین کسانی که بر تصحیح آنچه از آنان رسیده است اتفاق نظر وجود دارد؛ مانند صفوان بن یحیی و امثال او.

از جمله، این که روایت در کتاب هایی باشد که بین گذشتگان وثوق و اعتماد بر آنها شایع بوده است؛ گرچه مؤلفان آنها از امامیه نباشند. و همین طور دیگر اسباب و علل وثوق آفرین، که اکثر آنها در کتاب های مرجع

در احکام وجود دارد.

و گواه این سخن که ملاک، وثوق به صدور است، این است که طبق تصریح شیخ بهایی در کتاب مشرق الشمسین، متعارف بین قدمای اصحاب این است که آنان به روایتی که به دلیلی اعتماد بر آن تأیید می شود یا همراه با خبری است که موجب وثوق و اعتماد به آن می گردد، صحیح اطلاق می کرده اند؛ و تقسیم روایت به انواع چهارگانه مشهور، بین قدمای اصحاب شناخته شده نبوده و این تقسیم از زمان علامه حلی مطرح شده است.

گفتار مرحوم صاحب کفایه در حاشیه بر رسائل، از چند جهت بسیار حایز اهمیت است:

۱- حجّیت خبر موثوق به و عدم انحصار حجّیت به خبر ثقه؛ و استفاده این مبنا از روایات حجّیت خبر واحد؛

۲- وفور اسباب وثوق به صدور در مجموعه های روایی معتبر، به ویژه کتب اربعه و کتابهای مشابه آن؛

۳- اشاره به برخی از اسباب حصول وثوق به صدور، جدای از وثاقت راوی؛

۴- اشاره به این نکته که کتب روایی مرجع در احکام، اکثر اسباب وثوق به صدور را داراست؛

۵- اشاره به این جهت که وثوق به صدور، به طور عام مورد توجه قدمای اصحاب بوده است.

پاورقی

[۱] حاشیه بر رسائل، ص ۷۰.

محقق نائینی

ایشان در فوائد الاصول می نویسد:

والقدر المتیقن دلالتها علی حجیه الخبر الموثوق به صدوراً او مضموناً كما یدل علی الاوّل الترجیح لاشتهار الروایه بین الرواه او وثاقه الراوی و عدالته فانّ هذه المرجحات کلّها ترجع الی اعتبار الخبر الموثوق صدوره و علی الثانی الترجیح بموافقه الكتاب و مخالفه العامّه

و منها الاخبار الواردة فی ارجاع الاثمه صلوات الله علیهم بعض الصحابه الی بعض فی اخذ الفتوی والروایه کارجاعه (ع) الی زراره بقوله (ع) اذا اردت حدیثاً فعلیک

بهذا الجالس و اشار الى زراره و قوله(ع) و ما رواه زراره عن ابى فلا يجوز ردّه و قوله(ع) العمري ثقه فما ادى اليك عنى فعنى يؤدى و غير ذلك من الاخبار التى يستفاد منها اعتبار الخبر الموثوق به و هى كثيره مستفيضه

و منها ما دلّ على وجوب الرجوع الى الرواه او العلماء كقوله(ع) فى خبر الاحتجاج و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فيها الى رواه حديثنا [الخبر]

و منها الاخبار الوارده فى الرجوع الى كتب بنى فضال

و لاشكال فى انه يستفاد من المجموع اعتبار الخبر الموثوق به بل يستفاد من بعضها ان الاعتماد على خبر الثقه كان مفروغاً عنه عند الصحابه مرتكراً فى اذهانهم ولذلك ورد فى كثير من الاخبار السؤل عن وثاقه الراوى بحيث يظهر فيها ان الكبرى مسلمه والسؤل كان عن الصغرى. ولايتوهم ان هذه الاخبار من اخبار الاحاد و لا يصح الاستدلال بها لمثل المسأله؛ فانها لو لم تكن اغلب الطوائف متواتره معنى فلا اشكال فى ان مجموعها متواتره اجمالاً للعلم بصدور بعضها عنهم صلوات الله عليهم اجمعين. و الانصاف ان التتبع فى هذه الاخبار يوجب القطع باعتبار الخبر الموثوق به. [١].

قدر متيقن اين است كه اين روايات دلالت بر حجيت خبر موثوق به دارد؛ چه وثوق به صدور آن و چه وثوق به مضمون آن باشد. همان گونه كه مرجح بودن روايت بين راويان يا وثاقت راوى يا عدالت راوى، بر اعتبار خبر موثوق الصدور دلالت دارد و مرجح بودن موافقت با قرآن و مخالفت با عامه، بر اعتبار خبر موثوق المضمون دلالت دارد.

از همين مجموعه روايات است، رواياتى كه در آن امامان(ع) برخى از ياران خويش را براى گرفتن فتوا و روايت

به برخی از یاران خود ارجاع داده اند؛ مانند ارجاع امام صادق(ع) به زراره. حضرت فرمود: «اگر حدیثی را خواستی، به این فرد که نشسته است مراجعه کن؛ و اشاره فرمودند به زراره» و باز فرمایش امام صادق(ع) که: «هرچه را زراره از پدرم روایت می کند، باید پذیرفت؛ و رد آن جایز نیست» و مانند قول امام(ع) که به عمری گفته است: «و هر چه را عمری از من برایت آورد، او از من نقل می کند» و روایات دیگری که از همه آنها حجیت و اعتبار خبر موثوق به، به دست می آید و این اخبار فراوان است.

از جمله، روایاتی که دلالت دارد بر رجوع به راویان یا عالمان؛ مانند گفته امام(ع) در خبر احتجاج: «در حوادثی که پدید می آید، به راویان حدیث ما مراجعه کنید»

از جمله، روایاتی که رجوع به کتب بنی فضال را مطرح می سازد.

شکی نیست که از مجموع این روایات اعتبار خبر موثوق به، به دست می آید؛ بلکه از برخی روایات استفاده می شود که اعتماد بر خبر ثقه نزد یاران امامان(ع) بدون حرف پذیرفته شده بوده است؛ از این رو در بسیاری از روایات از وثاقت یک راوی سؤال می شود؛ به گونه ای که از آن به دست می آید که کبرا، یعنی پذیرش خبر ثقه، مسلم بوده است و تنها سؤال از صغرا بوده؛ که آیا این راوی ثقه است یا نه.

هرگز توهم نشود که این روایات از اخبار آحاد است و استدلال به این روایات برای اثبات حجیت خبر واحد کافی نیست؛ چرا که اگر اکثر طوایف این اخبار متواتر معنوی نباشد، حداقل مجموع آنها متواتر اجمالی است؛ چون علم به صدور بعضی از

این روایات از امامان معصوم (ع) داریم.

انصاف این است که کنکاش در این روایات موجب می شود که یقین به اعتبار خبر موثوق به پیدا کنیم.

همچنین می نویسد:

... و اما بالنسبه الى انسداد باب العلمی فللمنع عنه مجال واسع؛ فانّ ما تقدم من الادله الداله على حجیه الخبر الموثوق به ظهوراً و صدوراً، سواء حصل الوثوق به من وثاقه الراوی او من سائر الامارات الاخر، مما لا سبيل الى الخدشه فيه؛ بل ينبغي عدّها من الادله القطعيّه و معها لا يبقى مجال لدعوى انسداد باب العلمی في معظم الفقه؛ لانّ الخبر الموثوق به بحمد الله وافٍ لمعظم الاحكام؛ بحيث لم يلزم من الرجوع الى الاصول العمليه في الشبهات التي لم يكن على طبقها خبر موثوق به محذور الخروج من الدين او مخالفه العلم الاجمالي و غير ذلك من المحاذير الاثمه.

و من هنا يظهران البحث عن دليل الانسداد على طول و كثره مباحثه قليل الفائدة لا- يترتب عليه اثر مهمّ، لفساد اساسه و هو انسداد باب العلمی؛ نعم لو قلنا بمقاله المحقق القمي (ره) من أنّ اعتبار الظهورات مقصور بمن قصد افهامه من الكلام و اغمضنا عمياً تقدم من الاشكال في ذلك او قلنا ان اقصى ما تقضيه الادله المتقدمه انما هو حجیه الخبر الصحيح الا علائی عند المتأخرين و هو ما كان جميع سلسله سنده من الاماميه مع تعديل كل من الرواه بعد لين في جميع الطبقات كان لدليل الانسداد مجال بل مما لا بد منه، بداهه ان الخبر الصحيح الا علائی بهذه الاوصاف كالخبر المتواتر و المحفوف بالقرائن القطعيه اقل لا يفي بمعظم الفقه ولكن الادله المتقدمه تدل على اعتبار ما هو اوسع من ذلك و هو مطلق الخبر الموثوق به كما

تقدم تفصیله؛ و معه لا تصل النوبه الی دلیل الانسداد لاستنتاج حجیه مطلق الظن. [۲].

و اما ادعای انسداد باب علمی را می توان به راحتی نپذیرفت؛ چرا که ادله حجیت خبر موثوق به - چه از جهت ظهور، چه از جهت صدور؛ چه وثوق به خبر از راه وثاقت راوی به دست آید، چه از طریق امارت دیگر - قابل خدشه نیست؛ بلکه این از ادله قطعیّه است؛ و با وجود این ادله، جایی برای ادعای انسداد باب علمی در معظم فقه نمی ماند؛ چرا که خبر موثوق به بحمدالله برای عمده احکام کافی است؛ به گونه ای که از رجوع به اصول عملیه، در شبهاتی که خبر موثوق به نباشد، محذور خروج از دین یا مخالفت با علم اجمالی یا چیزی از این دست پدید نمی آید. از این جا آشکار می شود که بحث از دلیل انسداد، با طول و تفصیل مباحثش، کم فایده است و اثر مهمی بر آن مترتب نمی شود؛ چرا که اساس آن که، انسداد باب «علمی» است، باطل است. بله اگر ما قائل به گفته محقق قمی شویم، که اعتبار ظهورات را منحصر به مقصودین بالافهام می داند و اشکال آن را نادیده بگیریم یا بگوییم که نهایت آنچه از ادله متقدم به دست می آید، تنها حجیت خبر صحیح اعلائی است، یعنی خبری که همه سلسله سندش امامی و هر کدام از راویان در همه طبقات از سوی دو عادل حکم به عدالتشان شده باشد، در این صورت دلیل انسداد میدان پیدا می کند؛ بلکه چاره ای جز تن دادن به انسداد نیست. چرا که خبر صحیح اعلائی با این اوصاف، چون خبر متواتر که محفوظ به قرینه قطعیّه

باشد، کمتر است و به معظم فقه نمی رسد؛ ولی ادله متقدم، اعتبار بیش از این را می رساند؛ و آن حجیت مطلق خبر موثوق به، آن گونه که به تفصیل گذشت و با وجود حجیت خبر موثوق به، فرصت به دلیل انسداد نمی رسد؛ تا حجیت مطلق ظن از آن به دست آید.

و باز در فوائد الاصول می آورد:

لانه یکفی لاثبات حجه الخبر الموثوق به ما تقدّم من الادله و عمدتها الطریقیه العقلایه مع عدم ردع الشارع عنها.

برای اثبات حجیت خبر موثوق به، ادله ای که گذشت کافی است و عمده آن ادله سیره عقلایه است، که شارع از آن منعی نکرده است. [۳].

آیه الله العظمی خویی می نویسد:

و سمعت شیخنا الاستاذ الشیخ محمد حسین النائینی - قدّس سرّه - فی مجلس بحثه یقول: «انّ المناقشه فی اسناد روایات الکافی حرفه العاجز». [۴].

شنیدم که استاد بزرگوار ما، شیخ محمد حسین نایینی، در جلسه بحثش فرمود: مناقشه در سند روایات کتاب کافی، کار عاجزان است. (کسانی که نمی توانند از عهده فهم احادیث بر آیند، مناقشه سندی می کنند).

پاورقی

[۱] فوائد الاصول، ج ۳، ص ۶۷.

[۲] همان، ج ۳، ص ۸۳.

[۳] همان، ج ۳، ص ۷۷.

[۴] معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۸۱.

محقق عراقی

وی درباره جبر سندی و دلالتی روایت به وسیله ظن، می نویسد:

...و محل الکلام فی ذلك یقع تاره فی جابریه الظن او موهبتیه للسنده و اخری للدلاله؛

فنعول اما جابریه الظن و موهبتیه للروایه سنده، فاجمال القول فیه هو انه یختلف ذلك باختلاف الوجوه المذكوره فی مناط حجه الروایه، من کونه مطلق الوثوق الشخصی بصدور الروایه عن الامام(ع) ولو من الخارج او کونه الوثوق الحاصل من نفس الروایه باعتبار المزایا الداخلیه، لامطلق الوثوق

ولو من الخارج او كونه الوثوق النوعى الناشى عن الامور الداخليه كالظنون الرجاليه المعموله فى تمييز المشتركات و تحصيل عداله الراوى و وثاقته او مطلق الوثوق النوعى و لو من الخارج، اما مطلقاً او بشرط عدم قيام ظن فعلى على الخلاف... [۱].

و موضوع سخن گاه در جابر بودن ظن یا موهن بودن آن برای سند است و گاه در جابر بودن و موهن بودن آن برای دلالت. اما درباره جابر بودن و موهن بودن ظن برای سند روایت اجمال سخن در آن این است که این حقیقت با توجه به مبانی مختلفی که در باب حجیت روایت است، تفاوت می یابد (مبانی از این دست است):

۱- مبنای حجیت روایت، مطلق وثوق شخصی به صدور روایت از امام(ع) باشد؛ گرچه این وثوق از خارج از روایت پدید آید؛

۲- مبنای حجیت روایت، وثوقی باشد که از خود روایت با توجه به مزایای داخلی روایت به دست می آید، نه مطلق وثوق؛ گرچه از خارج روایت باشد؛

۳- مبنای حجیت روایت، وثوق نوعی باشد که از امور داخلی حاصل می شود؛ چون ظنون رجالی، که در تمييز مشتركات و تحصيل عدالت و وثاقت راوى به كار گرفته مى شود؛

۴- مبنای حجیت روایت، مطلق وثوق نوعی باشد؛ گرچه از خارج از حدیث پدید آید؛ چه به طور مطلق و چه مشروط به عدم قیام ظن فعلى بر خلاف آن...

آنگاه ایشان بحث را بر پایه تک تک مبانی گذشته بررسی می کند و سپس می فرماید:

و حيث ان التحقيق هو الاحتمال الرابع و هو كون مدار الحجية على مجرد الوثوق النوعى بالصدور ولو من الخارج من دون اناطه بعدم قيام الظن الفعلى على الخلاف كما تقدم فى

مبحث حجیه خبر الواحد، فلا- یقدح فی حجیته قیام الظن الفعلی علی الخلاف الا اذا فرض کشفه عن خلل فیہ یوجب ارتفاع الوثوق النوعی.

و من هذا البیان ظهر عدم الاحتیاج الی القواعد الرجالیة المعموله فی تصحیح الاخبار. فانّ الاحتیاج الیها انما هو علی القول بتخصیص الوثوق الفعلی او النوعی بالوثوق الناشی من المزیای الداخلیه والا فعلی المختار من کفایه مطلق الوثوق النوعی و لو من الخارج کالشهره الفتوائیه الاستنادیه لا یحتاج الی اعمال القواعد الرجالیة؛ كما انه باعراض المشهور عنه لا بد من طرحه و لو كان فی نفسه صحیحاً و كان رواته جمیعاً من مزکّاه بترکیه العدلین؛ لانّ اعراض المشهور عن مثله یکشف لا محاله عن خلل فی سنده موجب لارتفاع الوثوق عنه و من هذه الجهة اشتهر بینهم بأن الخبر كلما ازداد صحه ازداد باعراض المشهور عنه وهناً...

و چون تحقیق همان مبنای چهارم است؛ یعنی ملائک حجّیت همان مجرد وثوق نوعی به صدور است، گرچه این وثوق از خارج از حدیث به دست آید، و مشروط به عدم قیام ظن فعلی بر خلاف هم نیست - همان گونه که در مبحث حجّیت خبر واحد گذشت - بنابراین قیام ظن فعلی بر خلاف، ضروری به حجّیت روایت نمی زند؛ مگر در این فرض که ظن فعلی بر خلاف، کاشف از نقصی در روایت باشد، که وثوق نوعی را از بین ببرد.

و با این بیان واضح گشت که نیازی به قواعد رجالی که برای تصحیح روایت به کار گرفته می شود نیست؛ چرا که نیاز به قواعد رجالی، تنها بر پایه مقید ساختن وثوق فعلی یا نوعی به وثوقی است که از مزایای داخلی نشأت گرفته باشد؛ و گرنه

بر پایه مبانی مختار ما، که همان کفایت مطلق و ثوق نوعی است، گرچه از خارج از حدیث باشد - چون شهرت فتوایی که مستند به روایت باشد - دیگر نیازی به اعمال قواعد رجالی نیست.

همان گونه که روشن گشت، با اعراض مشهور از حدیث، لازم است حدیث را طرح کرد؛ گرچه خود حدیث صحیح باشد و روایانش همه از سوی دو عادل تزکیه شده باشند؛ چرا که اعراض مشهور از چنین حدیثی، کشف می کند که خللی در سند حدیث است که ایجاب کرده و ثوق به حدیث از بین برود. و از همین رو در میان عالمان مشهور شده است که خبر هرچه صحتش بیشتر باشد، با اعراض مشهور از آن، وهن و ضعفش بیشتر می گردد...

همچنین محقق عراقی می نویسد:

ثم ان الثقة فی ذلك الاخبار و ان كانت ظاهره فی العدالة بل اعلی درجاتها ولكن يمكن دعوى عدم اعتبار وصف العدالة فی الراوی فی حجیه روایتہ و ان مدار الحجیه انما كان علی حیث الوثوق فی نقل الروایه بنحو یضعف فیہ احتمال الکذب بحیث لا یعتنی به العقلاء. و انّ التعبير بالمأ مونیة فی الدین و الدنيا انما هو من جهت کونه ملزوماً للوثاقه فی الحدیث، لا من جهة مدخلیه لخصوصیه المأ مونیة فی الدین فی الراوی فی حجّیه روایتہ. [۲].

ثقه در روایات حجّیت خبر واحد، گرچه ظهور در عدالت راوی، بلکه بالاترین درجه عدالت دارد، ولی ممکن است بگوییم که وصف عدالت در راوی برای حجّیت روایت او معتبر نیست و ملاک حجّیت تنها بر پایه و ثوق در نقل روایت است؛ به گونه ای که احتمال کذب روایت به درجه ای ضعیف باشد که عقلاً به آن توجهی نکنند. و

نیز تعبیر به مأ مونیّت در دین و دنیا، تنها از این جهت است که لازمه اش وثوق به حدیث است، نه از این جهت که مأ مونیّت راوی در حجّیت روایت او خصوصیت داشته باشد.

همچنین می نویسد:

و من ذلك ترى بناء الا صحاب رضوان الله عليهم على العمل بالخبر الموثوق به ولو من غير الثقة اذا علموا بأن الراوى سديد فى نقل الروايه و متحرز عن الكذب و كان ممن لا يطعن فى روايته و ان كان مخطئاً فى اعتقاده و سالكاً غير الطريقه المستقيمه...

فأن ذلك شاهد صدق لما ذكرنا من ان مدار الحجيه عندهم هو مجرد كون الخبر موثوق الصدور عن النبى (ص) او الائمه بنحو يضعف فيه احتمال الكذب ضعفاً لا يعنى به العقلاء بنحو يعد المعنى به من الوسواسين؛ لا لأن مدار الحجيه عندهم على عداله الراوى.

و حيثنذ فلا اشكال فى دلالة تلك الاخبار على حجيه خبر الموثوق به صدوراً او مضموناً كما يدل على الا اول الترجيح بالشهره و الشذوذ و بعداله الراوى و وثاقته و على الثانى الترجيح بموافقه الكتاب و مخالفه العامه. [۳].

و از این روست که می بینی بنای اصحاب رضوان الله تعالى عليهم بر عمل به خبر موثوق به است؛ گرچه راوی آن شیعه نباشد؛ اگر بدانند که راوی در نقل روایت استوار است و از دروغ پرهیز دارد و روایتش خدشه ندارد؛ گرچه از نظر عقیدتی منحرف باشد و غیر راه مستقیم را بیساید...

این خود شاهد درستی است برای آنچه ذکر کردیم، که ملاک حجّیت نزد عالمان، همان صرف موثوق الصدور بودن خبر از پیامبر(ص) یا امامان(ع) است؛ به گونه ای که احتمال کذب در آن به حدّی ضعیف باشد که عقلا به آن اعتنایی

نکنند؛ به گونه ای که اعتنای به احتمال کذب، وسوسه محسوب شود. ملائک، موثوق الصدور بودن است، نه این که ملائک عدالت راوی باشد.

و بنابراین در دلالت مجموعه روایات بر حجیت خبر موثوق به شکی نیست؛ چه وثوق از حیث صدور باشد، چه از حیث مضمون؛ همان گونه که ترجیح به شهرت و شدوذ و ترجیح به عدالت و وثاقت راوی بر وثوق صدوری و ترجیح به موافقت کتاب و مخالفت عامه بر وثوق مضمونی دلالت دارد.

پاورقی

[۱] نهایه الافکار، ج ۳، ص ۱۸۴ تا ۱۸۶.

[۲] همان، ج ۳، ص ۱۳۴.

[۳] همان، ص ۱۳۵.

محقق اصفهانی

حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) می نویسد:

و اما الکلام من حیث الجابریه و الموهبیه: فمجمل القول اما فی الجابریه، فبان دلیل حجیه الخبر حیث دل علی حجیه الخبر الموثوق بصدوره. فاذا حصل الوثوق بصدور الخبر ولو من طریق غیر معتبر، فقد تحقّق موضوع الحکم وجداناً قهراً فیعمه دلیل الحجیه... [۱].

سخن درباره جابریت و موهبیت به اجمال چنین است: اما درباره جابر بودن، چون دلیل حجیت خبر واحد، دلالت بر حجیت خبر موثوق الصدور می کند؛ بنابراین اگر وثوق به صدور خبر پدید آید، گرچه از راه غیر معتبر باشد، موضوع حکم وجداناً و قهراً فراهم شده است؛ در نتیجه دلیل حجیت خبر واحد شامل آن می گردد.

ایشان در ادامه می نویسد:

مع أنّ الاعتبار بتحقیق الخبر الموثوق به عندنا.

در ارتباط با گفتار مرحوم اصفهانی، تذکر این نکته ضروری است:

ایشان بر این باور است که وثوق به خبر باید برای خود ما پدید آید و صرف حصول برای دیگران کافی نیست (دقت شود)؛ ولی در هر حال حجیت خبر موثوق به را پذیرفته اند.

پاورقی

آیه الله العظمی حکیم

آیه الله العظمی سید محسن حکیم (ره) می نویسد:

المحتمل بدواً فی ادله الحجیه احد امور ثلاثه:

الاول: حجیه الخبر المظنون بصدوره بالنظر الی نفس السند؛ مثل کون الراوی ممن یظن بصدقه؛

الثانی: حجیه مظنون الصدور ولو بالنظر الی ما هو خارج عن السند؛ مثل عمل الا صحاب به و اعتماد هم علیه؛

الثالث: حجیه ما هو اعم من ذلك و ما هو مظنون الصحه و مطابقه مؤ داه للواقع ولو بالنظر الی الخارج؛ کما لو کان الخبر موافقاً لفتوی المشهور و ان لم یعتمدوا علیه کخبرالدعائم و الرضوی و نحوهما. و ظاهر المصنّف استظهار الثالث من ادله الحجیه و لا یخلو من تأمل. بل المتیقن هو الاول و ان کان الثانی اظهر. [۱].

آنچه در ادله حجیت خبر واحد در ابتدا به ذهن می رسد، یکی از سه امر است:

- ۱- حجیت خبری که با توجه به سند مظنون الصدور است؛ مثل این که راوی از کسانی باشد که ظن به صدق او می رود؛
- ۲- حجیت خبر مظنون الصدور، گرچه این ظن به صدور با توجه به چیزی باشد که از سند بیرون است؛ مانند عمل اصحاب به خبر و اعتماد اصحاب به خبر؛
- ۳- حجیت خبر، اعم از دو قسم بالا و خبری که ظن به صحّت و مطابقت مفاد آن با واقع باشد، گرچه با توجه به قرائن بیرونی، مثل این که خبر موافق با فتوای مشهور باشد، گرچه اعتماد مشهور به خبر ثابت نباشد، مانند خبر دعائم و فقه الرضا و مانند آن. و ظاهر مصنف (یعنی صاحب کفایه) استظهار احتمال سوم از ادله حجیت خبر واحد است و این استظهار خالی از تأمل نیست؛ بلکه قدر متیقن احتمال اول است؛ گرچه

احتمال دوم ظاهرتر است.

گفتنی است، ما در نقل کلمات عالمان، راه اختصار را پیمودیم و از نقل کلمات دیگران خودداری کردیم. البته در صورتی که احساس ضرورت شود، هم بخش های دیگری از کلمات اعلام را می آوریم و هم استدلالی و برهانی وارد بحث می شویم و درستی مبنای عالمان شیعه را به اثبات می رسانیم.

پاورقی

[۱] حقائق الاصول، ج ۲، ص ۲۱۷.

بخش دوم؛ نقد برخورد شدید کتاب مشرعه با روایات مهدویت

اشاره

در این بخش می بینیم که مؤلف مشرعه بحارالانوار چه اندازه از روایات سه جلد مهدویت (جلدهای ۵۱ و ۵۲ و ۵۳) را در بحارالانوار معتبر می داند و آنگاه به برخی از مناقشه های محتوایی ایشان می پردازیم.

ما بر این باوریم که یک نگاه کوتاه به آنچه در مشرعه آمده - با توجه به آنچه از مبانی فقیهان شیعه آوردیم - ما را به اعتبار اکثر روایات بحارالانوار می رساند. شما هم بخوانید و داوری کنید:

ایشان از مجموع ۴۰۹ روایت در هفده باب از جلد ۵۱ بحارالانوار، تنها حدود ۳۸ روایت را معتبر می داند و نیز از مجموع ۶۳۴ روایت در باب های ۱۸ تا ۳۷ از جلد ۵۲ بحارالانوار، تنها حدود ۴۹ روایت را معتبر می شناسد و از مجموع ۱۹۳ روایت در باب های ۲۸ تا ۳۱ از جلد ۵۳ بحارالانوار، تنها حدود سه روایت را معتبر می داند؛ و بدین شکل از مجموع هزار و دویست و سی و شش روایت مهدویت، تنها حدود نود روایت را معتبر و قابل اعتماد معرفی می کند. تازه در برخی از این ۹۰ روایت نیز مناقشات دلالتی و محتوایی دارد؛ که در نتیجه شاید حدود هفتاد یا هشتاد روایت از دیدگاه ایشان مقبول باشد.

آنگاه ایشان شکوه می کنند که روایات مهدویت اکثر مسائل مربوط به حضرت

و حکومتشان را بازگو نمی کند و با توجه به اجمالی که در روایات است، نفی و اثبات چیزی ممکن نیست و باید علم آن را به خداوند واگذار کرد. بنگرید! جَدًّا شگفت انگیز است!

ایشان می نویسد:

والحق ان الروایات الواردة فی حق المهدي(ع) و خروجه و ملکه لم تبين جميع ما يتعلّق به(ع) و لا کثرها؛ و مع اجمالها لا طریق الی النفی و الاثبات؛ و اللازم ایكال علمها الی الله تعالی - حشرنا معه و عجل الله تعالی فرجه - [۱].

باز می نویسد:

و خلاصه الکلام انّ مدّه حکومت المهدي و کیفیت ها و تعیین عدد الراجعين و حالاتهم و کیفیت رجوع الامام و بقاء عمره و وضع الناس فی هذه الدور و بقاء الانسان بعد المهدي و هل له خلفاء غیر الائمة و ما مقامهم و هل الرجعه تدوم بعد وفاته(ع) امور مهمّه؛ لکن لا دلیل عندنا علی احد منها و لا سبیل الیه. [۲].

از مجموع یک هزار و دویست و سی و شش روایت، که اکثر آن مثل اشک چشم است، در نظر ایشان تنها ۹۰ روایت اعتبار سندی لازم را دارد؛ علاوه بر آن که از دیدگاه فردی و شخصی ایشان، تعدادی از این روایات معتبر هم مشکل محتوایی و دلالی دارد. بنابراین ما می مانیم و حدود ۸۰ روایت؛ و با این مجموعه کم از روایات نمی توانیم مسایل مربوط به مهدویت را به دست آوریم. فعلی الاسلام السلام. آیا تنها راه پذیرش روایات، همان اعتبار سندی است و راه های اعتبار یابی روایات همه بسته شده است؛ معاضدت های روایی و قراین و ثوق آور همه از بین رفته است و این گونه باید بر روایات شیعه چوب حراج زد؟!

آیا این مصداق

گفتار حضرت امیرالمؤمنین (ع) نیست که فرمود: «یذرو الروایات ذوالریح الهشیم. آن گونه که باد گیاهان خشک شده را می پراکند، او نیز روایات را می پراکند.» [۳].

آیا این سخت گیری در پذیرش روایات، همان نیست که مرحوم وحید بهبهانی با آن مبارزه کرده است.

روایات را این گونه طرد و نفی کنیم؛ آنگاه عزا بگیریم که این تعداد کم، مشکل ما را در مسایل مربوط به مهدویت حل نمی کند و برای ما راهگشا نیست؛ و در نتیجه باید آنها را بوسید و در بسته به خداوند واگذار کرد؟

ما هم، به سخت گیری ایشان در پذیرش روایات تن نمی دهیم و هم، طرد محتوایی روایات را، که نظر فردی و شخصی پشتوانه آن است، نمی پذیریم.

باید در برابر روایات زانو زد و در آنها تأمل کرد و به مفاد صحیح آنها راه یافت. این کار فقیه در دین است؛ نه نفی گسترده روایات و طرد ذوقی و شخصی مفاد آنها.

جالب تر این جاست که باز نویسنده محترم مشرعه، پس از زدن چوب حراج بر روایات و نفی اعتبار اکثر آنها، اشکال می کند که چرا خداوند و پیامبر و امامان (ع) و به ویژه امامان اخیر و شخص حضرت مهدی (ع) مجموعه ای را تدوین نکردند که اصول و معارف و احکام دینی را برای ما بازگو کند.

کمترین سخن ما با ایشان این است که: شما از آنچه پیامبر و امامان برای ما گذاشته اند، فاصله می گیرید؛ آنگاه ابراز نیاز می کنید. آنان این مجموعه روایات را برای فقیهان ما آماده ساخته اند، و فقیهان و کارشناسان دین باید از این مجموعه بهره گیرند.

بنگرید متن سخن نویسنده مشرعه را، که جداً شگفت انگیز است. ایشان در این باره که انتفاع ما از امام در

زمان غیبت، به چه شکلی است و این که انتفاع در امور دینی نیست، می نویسد:

فان قلت: نعم لكن لِمَ يَأْذَنُ اللَّهُ لِبَعْضِ الْخَوَاصِّ فِي لِقَاءِ الْأَمَامِ (ع) فِي الْإِنْتِفَاعِ مِنْهُ فِي تَكْمِيلِ الْفَقْهِ الْمَشْحُونِ بِالْإِسْتِنْبَاطَاتِ الْخَاطِئَةِ .

قلت: هذا الايراد لا يخص الامام الغائب(ع)؛ بل الاثمه الثلاثه قبله (الجواد و الهادي و العسكري(عليهم السلام) ايضاً لم يقوموا باكمال الفقه مع كونهم بين الناس. بل هذا السؤال يتجه الى الله بأنه كما انزل القرآن لِمَ لم ينزل كتاباً جامعاً لجميع الاصول و المعارف الاسلاميه و الاحكام الفرعيه و قواعدها؟ ا و لِمَ لم يأمر نيته بتدوين ذلك او وصيائه.

و اما الجامعه، فهي اولاً: غير حاويه لجميع الاحكام جزماً و ان كان فيها ارش الخدش و ثانياً: انه بقي عندهم و لم يؤدوها، حتى في سنه ۲۶۰ قبل فوت العسكري بأ شهر الى الشيعه . فمن كل ذلك يعلم ان مشيه الله تعالى جاريه على الوضع الموجود ولسنا شركاء له تعالى في الربوبيه و امر التكوين و التشريع، بل عباد مقهورون مطيعون و ما اوتينا من العلم الا قليلاً. [۴].

اگر اشکال کنی: چرا خداوند به برخی از خواص شیعه اجازه دیدار با امام مهدی(ع) نداد، تا آنان از امام(ع) در ارتباط با تکمیل این فقه، که پر از استنباط های خطاست، بهره مند گردند.

در جواب گویم: این ایراد تنها در ارتباط با امام زمان(ع) مطرح نیست؛ بلکه سه امام قبل از حضرت مهدی(ع) نیز این فقه را کامل نکردند؛ با این که در میان مردم بودند. بالاتر این که، این سؤال به خداوند متوجه می شود: چرا همان گونه که قرآن را نازل فرمود، کتابی که جامع همه اصول و معارف و احکام و قواعد آن باشد، فرو

نفرستاد؟ یا چرا پیامبرش را مأمور نساخت که چنین کتاب جامعی را تدوین کند؟ و نیز چرا به اوصیای پیامبر دستور تدوین چنین کتابی را نداد؟

و اما جامعه (کتابی که نزد امامان(ع) بوده است) اولاً: قطعاً همه احکام را ندارد؛ گرچه ارش خدش در آن باشد و ثانیاً: این جامعه هم نزد خود امامان(ع) ماند و آن را تا سال ۲۶۰؛ یعنی قبل از فوت (شهادت) امام عسکری(ع)، در اختیار شیعه قرار ندادند.

از همه اینها می فهمیم که خواست خدا بر وضع موجود و جاری بوده است و ماهم که شریک و همتای خدا در تربیت، تکوین و تشریح نیستیم. ما بندگان محکوم و مطیع هستیم و تنها بهره کمی از علم و دانش داریم.

ما تنها یک جمله در پاسخ به این ایراد می آوریم (دقت شود که ایشان در «ان قلت» اشکال کرده است و در «قلت» ایراد را پذیرفته و کاملتر کرده است. البته در پایان آورده است که ما بنده ایم و دانش مان محدود است و این حرفها را نمی فهمیم):

دوستی می گفت: بعضی از عالمان در حرف و موضوعی که مطرح می شود، هنگامی که روایت در بحث کم است، می گویند: کاش امامان شیعه(ع) در این باب مطلبی می فرمودند و کاش روایاتی می رسید! ولی وقتی عملکرد و نظر همین دسته از عالمان را در فروعی که روایات بسیار رسیده است می نگریم، می بینیم در آنجا هم نمی توانند از روایات خوب بهره مند شوند؛ به پای سند یا دلالت روایات می پیچند و آنها را از کار می اندازند. این دوست ما می گفت: ظاهراً روش این دسته از عالمان در استنباط و بهره مندی از روایات مشکل دارد؛ نه کار و

گفتار امامان(ع).

حال وضعیت این اشکال و تأیید گسترده شما از آن، مثل داستان این دسته از عالمان است. شما با توجه به اعتبار سندی محض، اکثریت روایات شیعه را از اعتبار می اندازید؛ آنگاه می فرمایید: چرا امامان در باب این معارف، اصول و احکام روایاتی ندارند؟

چرا شما میراث فرهنگی شیعه و روایات امامان(ع) را بی جهت از اعتبار می اندازید و چوب حراج بر سرمایه شیعه می زنید؛ آنگاه مطالبه روایت می کنید و خدا و پیامبر و امام را زیر سؤال می برید، که چرا چنین کتاب جامعی که مشکل شما را حل کند، در اختیار شما نگذاشته اند؟

اگر به گفتار عالمان شیعه، از وحید بهبهانی گرفته تا دیگران، بنگرید و در آن به دقت غور کنید، می بینید که این مجموعه روایات شیعه از اعتبار مطلوبی برخوردار است و نیاز شیعه را به حمد الله تا کنون حل کرده و در آینده هم به دست توانای فقیهان شیعه حل خواهد کرد.

گفتنی است، از کجا جزم پیدا کرده اید که در کتاب جامعه همه احکام نیامده است؟ مگر تعبیر اینکه حتی ارش خدش در آن آمده، گویای حضور همه احکام در آن نیست؟ البته این که چه کسی و چگونه می تواند همه احکام را از آن استنباط کند، خود جای بحث دارد.

ما در پایان باز توصیه می کنیم که کلام وحید بهبهانی - قدس سره - مورد توجه قرار گیرد. مطالعه کتاب «الفوائد الحائریه» و «الرسائل الاصولیه» ایشان مورد تأکید ماست. در ضمن از هر گونه نقد عالمانه در این زمینه استقبال می کنیم. و از طرفداران حجیت خبر موثوق به می خواهیم که در تبیین این مبنای مقبول و دفاع از آن احساس وظیفه

کنند.

در ادامه نقد، از روایات معتبری که مورد مناقشه دلالتی قرار گرفته، دفاع می کنیم:

(الف) دفاع از عدم پذیرش توبه، هنگامی که امام دست به شمشیر می برد؛

(ب) رد استبعاد درباره ایمان آوردن همه مردم؛

(پ) رد استبعاد صلح و آشتی حیوانات؛

(ت) رد استبعاد از کوتاهی زمان حکومت امام؛

(ث) رد استبعاد از کشتن کسانی که به قتل امام حسین (ع) راضی هستند؛

(ج) دفاع از بعضی وجوه عدم ذکر نام مخصوص حضرت.

پاورقی

[۱] مشرعه بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۴.

[۲] همان، ص ۲۴۵.

[۳] نهج البلاغه، خطبه ۱۷.

[۴] مشرعه بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۳.

روایت معتبری که از پذیرفته نشدن توبه در زمان ظهور سخن می گوی

در مشرعه بحارالانوار، جلد دوم، صفحه ۲۱۰ می نویسد:

در باب پنج از شصت و شش روایتی که در این باب آمده است، تنها یک روایت معتبر است و آن صحیحه ابن رثاب است و درباره آن می گوید:

اقول: و الاولی رد علمها الی قائلها و لا یتیسر للمحقق الحکم بعدم قبول التوبه حین ظهور المهدی عجل الله فرجه

سزاوارتر آن است که دانش این روایت را به گوینده اش واگذاریم و محقق نمی تواند بگوید که توبه در هنگام ظهور حضرت مهدی (ع) پذیرفته نیست.

متن حدیث

ابی، عن سعد، عن ابن ابی الخطّاب، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن ابی عبد اللّٰه (ع) أنّه قال:

فی قول اللّٰه یوم یأ تی بعض آیات ربّیک لا ینفع نفساً ایمانها لم تكن آمنت من قبل فقال: الایات هم الائمہ و الایہ المنتظر هو القائم (ع) فیومئذ لا ینفع نفساً ایمانها لم تكن آمنت من قبل قیامه بالسیف و ان آمنت بمن تقدّمه من آبائه (ع) [۱].

امام صادق (ع) در باره گفته خداوند عزّوجلّ: «روزی که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان افرادی که قبلاً ایمان نیاورده اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده اند، سودی به حالشان

نخواهد داشت.» فرمود: آیات همان امامان(ع) هستند و آیه ای که انتظار او می رود امام قائم(ع) است؛ در آن روز ایمان کسانی که قبل از قیام حضرت با شمشیر، بوده است. سودی نخواهد داشت گرچه به امامان پیشین یعنی پدران حضرت(ع) ایمان داشته باشد.

گفتنی است علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان، می نویسد:

و قد عدت فی الروایات من تلک الایات خروج دابه الارض و الدخان و خروج یا جوج و مأ جوج و هذه امور ینطق بها القرآن الکریم و عدّ منها غیر ذلک کخروج المهدی(ع) و نزول عیسی بن مریم و خروج الدجال و غیرها و هی و ان کانت من حوادث آخر الزمان لکن کونها ممّا یغلق بها باب التوبه غیر واضح. [۲].

در روایات، خروج دابه الارض و دخان و خروج یا جوج و مأ جوج از همین آیات محسوب شده است و این آیات در قرآن نیز آمده است. و از همین آیات محسوب می شود آیاتی چون خروج حضرت مهدی(ع) و نزول عیسی(ع) و خروج دجال و دیگر آیات. و این آیات گرچه از حوادث آخر الزمان محسوب می شود، ولی این که با حضور این ها باب توبه بسته شود روشن نیست.

دفاع ما

با توجه به چند نکته پذیرفته نشدن توبه در زمان ظهور پس از اتمام حجت ها و ابلاغ پیام ها آن زمان که حضرت دست به شمشیر می برد توجیه شدنی است.

الف: کسانی که تا آن زمان که امام دست به شمشیر می برد، ایمان نیاورده اند دیگر ایمان واقعی نمی آورند و ایمانشان صوری و منافقانه است و امام مهدی(ع) هر منافقی را از دم تیغ می گذرانند...

ثم یدخل الکوفه فیقتل بها کل منافق مرتاب [۳].

آن گاه امام به کوفه می رود و هر منافق

تردید کننده را می کشد.

ب: حضور، ظهور و دست به شمشیر بردن امام چون عذاب و صاعقه ای دنیایی است که به هیچ کس رحم نمی کند. تا قبل از آن که عذاب الهی در دنیا فرا رسد توبه و پذیرش سودمند است، ولی پس از عذاب دیگر توبه و پذیرش سودی ندارد. توبه و پذیرش کسانی که پس از شروع جنگ و دست به شمشیر بردن امام است، چونان توبه کسانی است که با دیدن عذاب دنیایی توبه می کنند؛ این توبه پذیرفته نیست.

برای توضیح بیشتر به این آیات بنگرید و در تفسیر و روایات ذیل آن ها دقت کنید.

آیات:

۱- (هل ينظرون الا- ان تأتيم الملائكة او يا تى ربك او يا تى بعض آيات ربك يوم يا تى بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت فى ايمانها خيراً قل انتظروا انا منتظرون).

آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان (مرگ) به سراغشان آیند یا خداوند (خودش) به سوی آن ها بیاید یا بعضی از آیات پروردگارت (و نشانه های رستاخیز) بیاید؟ اما آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاوردند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو (اکنون که شما چنین انتظارات نادرستی دارید) انتظار بکشید ما هم انتظار (کیفر شما را) می کشیم. [۴].

۲- (ان الذين حقت عليهم كلمة ربك لا- يومنون و لو جاءتهم كل آية حتى يروا العذاب الاليم فلو لا كانت قرية آمنت فنفعها ايمانها الا قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي فى الحيوة الدنيا و متعنا هم الى حين).

آنان که فرمان پروردگار تو بر آنان تحقق یافته و به

جرم اعمالشان توفیق هدایت را از آن‌ها گرفته است، هرگز ایمان نمی‌آوردند؛ هر چند تمام آیات (و نشانه‌های الهی) به آنان برسد تا زمانی که عذاب دردناک را ببینند. چرا هیچ‌یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد و) به حالشان مفید افتد؛ مگر قوم یونس. هنگامی که آن‌ها ایمان آوردند عذاب رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی آن‌ها را بهره‌مند ساختیم. [۵].

۳- (و يقولون متى هذا الفتح ان كنتم صادقين قل يوم الفتح لا ينفع الذين كفروا ايمانهم و لا هم ينظرون فأعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون).

آنان می‌گویند: اگر راست می‌گویید این پیروزی شما کی خواهد بود؟ بگو روز پیروزی ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت و به آن‌ها هیچ مهلت داده نمی‌شود. حال که چنین است از آن‌ها روی بگردان و منتظر باش آن‌ها نیز منتظرند. [۶].

۴- (فلما جاءتهم رسلهم بالبينات فرحوا بما عندهم من العلم و حاق بهم ما كانوا به يستهزئون فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله و حده و كفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا باسنا سنه الله التي قد خلت في عباده و خسرها لك الكافرون).

هنگامی که رسولانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، به دانشی که خود داشتند خوشحال بودند، ولی آن‌چه را که به تمسخر می‌گرفتند آنان را فرا گرفت. هنگامی که عذاب ما را دیدند، گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم. اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمانشان برای آن‌ها سودی نداشت. این سنت خداوند است

که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آن جا کافران زیانکار شدند). [۷].

روایات

تفسیر نورالثقلین، در ذیل آیه ۱۵۸ از سوره انعام روایاتی مشابه این روایت را می آورد.

بنگرید به روایت سیصد و پنجاه هفت که خروج قائم منتظر را از این آیات می داند:

«قال الصادق جعفر بن محمد(ع) فی قول الله عزوجل «یوم یا تی بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنتم من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً» یعنی خروج القائم المنتظر منّا

امام صادق(ع) درباره گفته خداوند عزوجل، می گوید: «آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده اند، سودی به حالشان نخواهد داشت»، فرمود: منظور خروج حضرت قائم منتظر(ع) ماست. [۸].

در روایتی دیگر از امام رضا(ع) سؤال می شود که چرا ایمان فرعون پذیرفته نشد، امام می فرماید:

«چون به هنگام دیدن عذاب ایمان آورد و چنین ایمانی پذیرفته نیست.»

آن گاه امام به تقویت این سنت در گذشته و آینده اشاره می فرماید و آیه (فَلَمَّا رَاوَا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةً وَكُفْرًا بَمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ، لَمَّا رَاوَا بَأْسَنَا وَآيَةُ يَوْمٍ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ) ... را گواه می گیرد. [۹].

بدین شکل چه اشکالی دارد اگر کسی حقیقت را پس از ظهور حضرت و اتمام حجت و ابلاغ پیام نپذیرفت، دیگر پس از شمشیر کشی حضرت (قیام بالسیف) توبه اش پذیرفته نباشد.

آن گونه که امام هادی(ع) در موردی به آیه (فَلَمَّا رَاوَا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةً) استناد کردند و حکم به قتل فردی مسیحی دادند که با زن مسلمان زنا کرده بود و هنگامی که خواسته بودند او را بکشند ایمان

آورده و مسلمان شده بود.

بنگرید

«قَدِّمَ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ فَجَرَّ بِأَمْرِهِ مُسْلِمَةً فَأَرَادَ أَنْ يَقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ فَأَسْلَمَ فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أِكْثَمٍ الْإِيمَانُ يَمْحُو مَا قَبْلَهُ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ يَضْرِبُ ثَلَاثَةَ حُدُودٍ فَكُتِبَ الْمُتَوَكِّلُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقِيِّ يَسْأَلُهُ فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ كُتِبَ يَضْرِبُ حَتَّى يَمُوتَ فَأَنْكَرَ الْفَقَهَاءُ ذَلِكَ فَكُتِبَ إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ عَنِ الْعَلَّةِ فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَانِ قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ السُّورَةَ قَالَ فَأَمَرَ الْمُتَوَكِّلُ فَضْرِبَ حَتَّى مَاتَ.

مردی مسیحی را که با زن مسلمان زنا کرده بود؛ نزد متوکل آوردند. متوکل خواست تا حد را بر وی جاری سازد، مسیحی چون چنین دید مسلمان شد. یحیی بن اکثم گفت: ایمان، گذشته این مرد را از بین می برد. برخی دیگر گفتند: باید این فرد به اندازه سه حد تازیانه بخورد. متوکل به امام هادی (ع) نامه ای نوشت و حکم این قضیه را از امام پرسید. حضرت پس از خواندن نامه در پاسخ آن نوشت: این مرد مسیحی باید (آنقدر) زده شود تا بمیرد. فقیهان این فتوای امام را نپسندیدند، متوکل برای امام نامه نوشت و علت این فتوا را پرسید. حضرت نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. چون آنان عذاب ما را دیدند گفتند که به خداوند یکتا ایمان آوردیم و به آن چه شرک می ورزیدیم کافر شدیم ... راوی گوید متوکل دستور داد او را (آنقدر) بزنند تا بمیرد.» [۱۰].

به این روایات نیز بنگرید

«ابراهیم بن محمد الهمدانی قال قلت لابی الحسن الرضا(ع) لای علی غرق الله تعالی فرعون و قد آمن به و اقر بتوحیده؟

قال لا نه آمن عند رو یه البأس و الايمان عند رو یه البأس غیر

مقبول و ذلك حکم الله تعالى ذكره في السلف و الخلف قال الله عزوجل فلما راوا با سنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا با سنا و قال عزوجل: يوم يا تي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها خيراً و هكذا فرعون و ملائه لَمَّا ادركه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الله الذي آمنت به بنو اسرائيل و انا من المسلمين فليل له الان و قد عصيت قبل و كنت من المفسدين.» [۱۱].

«عن جعفر بن رزق الله قال قدم الى المتوكل رجل نصراني فجز بامراه مسلمه فأراد ان يقيم عليه الحد فأسلم فقال يحيى بن ا كثم قد هدم ايمانه شرکه و فعله و قال بعضهم يضرب ثلاثه حدود و قال بعضهم يفعل به كذا و كذا فأمر المتوكل بالكتاب الى ابي الحسن الثالث (ع) و سؤاله عن ذلك فلَمَّا قرا الكتاب كتب: يضرب حتى يموت فأمر يحيى بن ا كثم و انكر فقهاء العسكر ذلك و قالوا: يا امير المؤمنين عن هذا فأنت شئ لم ينطق به كتاب و لم تجى به سنّه فكتب اليه: ان فقهاء المسلمين قد انكروا هذا و قالوا: لم تجى به سنّه و لم ينطق به كتاب فبين لنا لم اوجب عليه الضرب حتى يموت فكتب بسم الله الرحمن الرحيم فلَمَّا احسوا با سنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لَمَّا راوا با سنا سنّه الله التي قد خلت في عباده و خسرها لك الكافرون فأمر به المتوكل فضرب حتى مات.» [۱۲].

بنابراین، ممکن است هنگامی که امام ظهور می کند، پس از اتمام حجّت

و ابلاغ پیام اگر کسی ایمان نیاورد، دیگر ایمان او پذیرفته نیست؛ چرا که امام دست به شمشیر برده و دشمن، مرگ را در برابر چشم خود می بیند.

و به نظر می رسد با کمی دقت این حقیقت جا می افتد، البته ما با گفته علامه طباطبایی مشکلی نداریم. ایشان تنها می نویسد بسته شدن باب توبه با حضور این آیات روشن نیست.

این گفته نشان دهنده آن است که باید در این زمینه تأمل کرد و تأمل چنین حکم می کند که می توان با توجه به انتقام گیری امام زمان(ع) و برخورد سنگین حضرت - که کاملاً با انبیای دیگر متفاوت است - این حقیقت را توجیه کرد که پس از ظهور و اتمام حجّت و دست به شمشیر بردن، دیگر توبه کسی پذیرفته نیست. شاید بتوان گفت که حجّت، قبل از آمدن حضرت در نزدیک ظهور بر همه تمام می شود و یکی از اهداف امام(ع) تصفیه انسان هاست.

البته توبه قوم یونس در این زمان پذیرفته شد، و این استثناء است همان گونه که آیه بر آن دلالت دارد «الّا قوم یونس» و شاید استثناء هم نباشد، چون آنان پیش از نزول عذاب توبه کردند.

بنابراین، ظهور حضرت چون عذابی آسمانی برای دشمنان تلقی می گردد که اگر سخن آن حضرت مقبولشان نیفتد، دیگر پس از قیام به سیف توبه کسی پذیرفته نیست.

این حقیقت در بحارالانوار، چنین آمده است:

«... و قوله تعالی (هل ينظرون الا ان تأتيم الملائكة او يا تي ربك او يا تي بعض آيات ربك) يخبر محمداً صلى الله عليه و آله وسلم عن المشركين و المنافقين الذين لم يستجيبوا لله و لرسوله فقال: هل ينظرون الا ان تأتيم الملائكة او يا تي ربك او

يَا تى بعض آيات رَبِّكَ يعنى بذلك العذاب يا تيهم فى دار الدنيا كما عذب القرون الاولى فهذا خير يخبر به النبى (ص) عنهم.
ثم قال: يوم يا تى بعض آيات رَبِّكَ لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل الايه يعنى لم تكن آمنت من قبل ان تجي هذه
الايه و هذه الايه هي طلوع الشمس من مغربها...» [۱۳].

از اين روايت به دست مى آيد: منظور از بعضى از آيات پروردگار همان عذاب دنيائى است و در اين روايت گرچه بر طلوع
خورشيد از مغرب تطبيق داده شده است، ولي در روايت مورد بحث بر حضرت تطبيق داده شده است و با توجه به اين كه
ظهور حضرت براى كفار و مشركان و ديگر دشمنان عذاب است - چرا كه به آنان امان نمى دهد - لذا پس از ظهور و اتمام
حجت و دست به شمشير شدن او ديگر توبه كسى پذيرفته نيست.

در پايان يادآور مى شويم اين كه حضور حضرت چون صاعقه اى آسمانى براى دشمنان است، هيچ مشكلي ندارد و چهره مهر
و عطوفت آن حضرت را خدشه دار نمى سازد. اين خشم و خشونت در برابر كسانى است كه شايسته آن هستند و گرنه در برابر
آنانى كه طرف دار حق و يا جويى حق هستند، مهر و مهربانى حضرت مطرح است.

گفتنى است آن چه امروز بر برخى زبان ها افتاده است كه چهره خشم و خشونت و انتقام گيرى حضرت را مى خواهند نادیده
بگيرند و بر اين باورند كه روايات گسترده اى كه در کنار مهر و عطوفت امام (ع) از خشونت و خشم و انتقام گيرى و كشت و
كشتار سخن مى گويد ضعيف و مجعول است، از نظر ما كاملاً مردود است.

ما تا اين اندازه مى پذيريم

که نباید تنها قهر حضرت را بازگو کرد، بلکه باید هم از مهر و هم از قهر گفت که هر کدام در موردش زینده است؛ درباره خداوند در دعای افتتاح آمده است:

«و اشهد انك ارحم الراحمين في موضع العفو و الرحمه و اشد المعاقبين في موضع النكال و النقمه؛

گواهی می دهم که تو از همه در جای عفو و رحمت مهربان تری و در جای عذاب و نقت از همه سخت تر عذاب می کنی.»

درباره حجت او هم که مظهر اسماء و صفات الهی است، همین گونه است، ولی یادآور می شویم که مهر حضرت با کسانی است که شایسته مهرند و قهر و خشم و درگیری حضرت با کسانی است که با وی درگیر می شوند و می جنگند.

بنابراین، نفی چهره قهر در جایگاه ویژه خودش کاملاً باطل است و هیچ توجیه صحیحی ندارد.

در بسیاری از روایات که چهره قهر حضرت ترسیم شده است، می بینید که حضرت با کسانی می جنگد که با او می جنگند؛ «فیقتل المقاتله» [۱۴] او با کسانی که جنگ با او را شروع کرده اند، می جنگد.

گفتنی است المقاتله جمع مقاتل و به معنای کسانی است که شروع به جنگ می کنند و می جنگند.

در روایت دیگری آمده است:

«... فتقاتلونه فيقاتلكم فيقتلكم؛ [۱۵].»

شما با او می جنگید پس او با شما می جنگد و شما را می کشد.»

در روایت دیگری آمده است:

«ثلاثه عشر مدینه و طائفه يحارب القائم اهلها و يحاربونه...» [۱۶].»

سیزده شهر و طائفه اند که حضرت قائم(ع) با آنان می جنگد و آنان نیز با حضرت می جنگند.»

در پایان این بخش بد نیست به روایاتی اشاره کنیم که می گوید: امام زمان(ع) پس از ظهور کارش جنگ است و تقاضای

توبه از کسی نمی کند و وای بر

کسی که بخواهد با حضرت دشمنی کند.

بنگرید

«...والقائم يسير بالقتل بذلك امر في الكتاب الذي معه ان يسير بالقتل ولا يستيتب ا حداً و ويل لمن ناواه...»

حضرت قائم (ع) سیره اش جنگ است و مأ موریت او در کتابی که به همراه خویش دارد همین است. او از کسی تقاضای توبه نمی کند و وای بر هر کسی که با او دشمنی کند.» [۱۷].

گفتنی است روایاتی که بر شدت و صلابت بر خورد امام (ع) دلالت دارد و سخت گیری او را در برخورد با دشمنان بازگو می کند، همه گواه این حقیقت است که پس از دست به شمشیر بردن دیگر از کسی توبه پذیرفته نیست و اساساً آنان که در چنین حالی ایمان می آورند، ایمانشان از ترس عذاب حاضر است و این پذیرفته نیست.

بررسی حدود پنجاه روایت در ارتباط با قهر حضرت را به آینده می سپاریم. مطمئناً قهر حضرت در جایگاه خود چون مهر او در جایگاهش حکیمانه است. در این باره به گستردگی در مقاله ای جداگانه باید سخن گفت و روایات جنگ و کشتار در زمان ظهور را بررسی کرد و از آن ها دفاع نمود.

پاورقی

[۱] بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۱، ح ۲۵.

[۲] تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۳۹۱.

[۳] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، ح ۸۱.

[۴] انعام، ۱۵۸.

[۵] یونس، ۹۶ - ۹۸.

[۶] سجده، ۲۸ - ۳۰.

[۷] غافر، ۸۳ - ۸۵.

[۸] تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ذیل آیه ۱۵۸.

[۹] نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۸۰ تا ۷۸۲.

[۱۰] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۲.

[١١] نورالثقلين، ج ٤، ص ٥٣٧.

[١٢] كافي، ج ٧، ص ٢٣٨، ح ٢.

[١٣] بحارالانوار، ج ٩٣، ص ١٠٣.

[١٤] بحارالانوار، ج ٥٢، ص ٣٠٨، ح ٨٣.

[١٥] بحارالانوار، ج ٥٢، ص ٣٧٥، ح ١٧٤.

[١٦] بحارالانوار، ج ٥٢، ص ٣٦٢.

روایتی که از ایمان و صلاح عموم مردم و نیز آشتی عموم درندگان

در مشرعه، بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۲۳۰ آمده است:

«فی مرسله الاحتجاج لا یبقی کافر الا آمن و لاطالح الا صلح و تصطلح فی ملکه السباع... لعلها ان صحت محموله علی الغلبه و اما اصلاح العموم فهو غیر واقع جزماً حسب التجربه من لدن آدم(ع) الی یومنا فما دام الاختیار مفروضاً فلا بد من التخلف حسب الطبیعه البشریه و اما اصطلاح السباع بینها فان کان کنایه عن شی اخر فهو و الا فهو غیر محتمل.

در مرسله کتاب احتجاج آمده است که کافری نمی ماند جز این که مؤ من می شود و بدکاری نیست مگر این که صالح و شایسته می شود. و در زمان حکومت حضرت درندگان با هم آشتی می کنند...»

سپس ایشان درباره مفاد این حدیث این گونه داوری می کند که اگر این روایت درست باشد محمول بر غالب است (یعنی غالب مردم ایمان می آورند) و امّا این که عموم مردم اصلاح شوند این قطعاً تحقق نخواهد یافت؛ آن گونه که از زمان حضرت آدم(ع) تا به امروز تجربه کرده ایم؛ چون تا زمانی که اختیار باشد، قطعاً طبق طبیعت بشر خلاف هم هست.

و امّا آشتی کردن درندگان اگر کنایه از چیز دیگری باشد (مثلاً کنایه از صلح و صفای بین مردم) که همان، و گرنه آشتی بین درندگان احتمال آن نمی رود.

دفاع ما:

به نظر می رسد ایشان تنها استبعادی ارایه داده است و استبعاد ایشان حتی جواب لازم ندارد؛ چون ایشان برهانی بر بطلان این معنی ارایه نداده است. چه دلیل عقلی ای داریم که از تحقق ایمان همه مردم آن زمان و تحقق صلاح همه منع کند؟ و نیز چه دلیل و برهانی بر تحقق نیافتن سازش

درندگان در آن زمان وجود دارد؟ تحولاتی که در زمان ظهور پدید می آید، بیش از این ها را در پی دارد صرف استبعاد که دلیل نیست وقتی که روایت اثبات می کند و شما دلیلی بر نفی آن ندارید باید بپذیرید (دقت شود اشکال ما تنها در ارتباط با مناقشه دلالتی نویسنده محترم است)

در این جا مناسب است که به روایات مشابه این روایت اشاره کنیم. این روایات از پدید آمدن تحوّل عجیبی در زمان حکومت حضرت حکایت دارد.

در حدیث اربعمأه آمده است

«واصلحت السباع والبهائم؛

درندگان و حیوانات با هم سازش و آشتی می کنند». [۱].

و اگر بنا باشد این تحول شگفت پذیرفته نشود و در نتیجه آشتی حیوانات را نپذیریم، چیزهای بسیار دیگری از این دست نیز نباید پذیرفته شود. مانند از بین رفتن کینه ها و بهبودی یافتن همه مریضان و...

ولی حق آن است که چنان تحولی در زمان حضرت پدید می آید و در جای خود تبیین شده است که در سایه آن پذیرش این امور کاملاً طبیعی و بدون مشکل است.

بررسی تحولات زمان ظهور و پیامدهای آن از دیدگاه روایات بسیار جالب و شگفت انگیز است.

همچنین در روایتی که به علایم ظهور اشاره می کند آمده است:

«... و رايت البهائم تفرس بعضها بعضاً...»

و می بینی که حیوانات یکدیگر را می درند». [۲].

در المنجد آمده است:

«البهيمه جمع بهائم كل ذات اربع قوائم من دواب البر و الماء ماعدا السباع و الطيور.

بهیمه که جمعش بهایم است به هر چهار پایی از حیوانات دریایی و بیابانی به جز درندگان و پرندگان گفته می شود.»

در مفردات نیز چنین آمده است:

البهيمه ما لا نطق له و ذلك لما في صوته من الابهام لكن خص في التعارف بماعدا السباع

بهیمه حیوان است که نطق ندارد چرا که در صدای او ابهام است ولی در عرف، ویژه حیوانات غیر درنده و پرنده است خداوند متعال فرموده است: چهارپایان برای شما حلال شده است.

با کمی تأمل و با توجه به لغت روشن است که درندگی حیوانات پیش از ظهور تنها مربوط به درندگان نیست. واژه بهایم برای غیر درندگان به کار می رود. به علاوه، درندگی درندگان چیز تازه ای نیست؛ آن چه از علایم ظهور است این است که خوی درندگی و وحشی گری در حیوانات غیر درنده هم به اوج می رسد و آن حیوانات هم یکدیگر را می درند.

اوج درندگی حیوانات قبل از ظهور، به درندگی حیوانات غیر درنده می انجامد و پس از ظهور با پدید آمدن آن تحول ژرف، درندگان حتی با هم آشتی و سازش می کنند.

پاورقی

[۱] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، ح ۱۱.

[۲] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۸، ح ۱۴۷.

روایاتی که مدت زمان ظهور حضرت را تعیین می کند

در مشرعه بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۲۳۱ می نویسد:

«و علی کل هذا الانتظار الكثير الطویل الذی ربما یمتدّ الی الاف السنین لهذه المدّه القلیله بعیده الا ان یكون له نواب بعد وفاته
كما یظهر من بعض الروایات؛

در هر حال این انتظار طولانی که چه بسا به هزارها سال برسد، برای این مدت کم بعید است؛ مگر این که نایبان حضرت پس از او حکومت حق را استمرار بخشند.»

این اشکال را ایشان در صفحه ۲۱۲ هم آورده بود می نویسد:

«اذا فرضنا عمر الامام المنتظر(ع) بعد ظهوره اربعین سنه فضلاً عن تسع سنوات كما فی بعض روایات الباب فالامر لایخلو من
غرابه فان انتظار اكثر من الف سنه و ربما اكثر من آلاف السنین لظهوره(ع)

فی مده قلیله لا هل عصر واحد عجیب و غریب و ان ظفر القاری بجوابه فالرجاء منه اعلام المؤلف الفقیر فی فرض الحیاه و کل ما قیل او را یتہ فی امثال المقام قعقعه و مجرد کلمات ؛

اگر فرض کنیم که عمر امام مهدی(ع) پس از ظهور، چهل سال باشد - چه برسد به آن که در بعضی از روایات نه سال آمده است - قضیه خالی از غرابت نیست؛ چرا که بیش از هزار سال و چه بسا بیش از هزارها سال انتظار کشیدن برای یک مدت کم، آن هم برای مردم یک زمان، عجیب و غریب است. و اگر خواننده به جوابی در این رابطه دست یافت امید است که مؤلف را اگر زنده بود با خبر سازد ولی هر چه گفته شده و آنچه من در چنین موارد دیده ام جملات بی محتوایی بوده است.»

آنگاه پس از اشکال می نویسد:

«نعم اذا فرض استمرار عمله و حکومتہ(ع) بتوسط نوابه فهو نعم الجواب لکنه احتمال غیر مدلل قطعاً؛

بله اگر استمرار حکومت حضرت توسط نمایندگانش یقینی باشد این جواب خوبی است، ولی این هم احتمالی است که دلیل قطعی ندارد.»

آن گاه وعده می دهند که شاید در مبحث رجعت به این بحث گذری کنیم.

دفاع ما

۱- ما هم مثل خود ایشان می شویم و به ایشان در مقام جواب می گوییم چه کسی و چه دلیل معتبری دارید که زمان حکومت کوتاه است؟ چه کسی به شما گفته است این روایات که اعتباری ندارد؟

چه طور روایت غیر معتبر را (البته به گفته خودتان) می پذیرید و آن گاه اشکال می کنید که چرا چهل سال و یا نه سال؟ این مدت کم است. (دقت کنید ایشان در صفحه

۲۳۱-۲۳۰ به روایات اشاره می کند و گویا هیچ کدام اعتبار ندارد، ولی ایشان اشکال می کند)

۲- اگر منظور شما این است که حکومت حق دیده شود و تجربه گردد و همه گذشتگان و انسان هایی که به دنیا آمده اند و حکومت ناحق را دیده و تجربه کرده اند، حکومت حق را ببینند؛ این منظور تحقق می یابد و زنده و یا مرده انسان ها حضور حکومت حق را مشاهده خواهند کرد.

۳. اگر منظور این است که مردم به کمال برسند این از حسن حکومت حق است که در سال های کوتاه مردم را به اوج کمال می رساند. به تعبیر شما هزارها سال حکومت ها مردم را در اختیار داشته اند، ولی نتوانسته اند مردم را رشد دهند و این از عظمت حکومت حضرت مهدی(ع) است که در دوره ای نه چندان طولانی مردم را به اوج کمال می برد و ره صد ساله را یک شبه طی می کنند. ۴. اگر منظورتان این است که انسان های جدیدی خلق شوند و آنان نیز در سایه این حکومت هدایت شوند؛ در پاسخ باید گفت که حکومت مهدی در پایان عمر دنیا می آید پس از آن که همه آمدند و نتوانستند حق را فراگیر سازند.

اگر بنا باشد که انسان های جدیدی باز بیایند، ممکن است آنان فکر کنند که می توانند بدون وحی و... باز حکومت شایسته ای به پا سازند و اساساً خداوند می خواهد حقیقت را به انسان هایی که آمده اند نشان بدهد؛ نه این که انسان های دیگری را در عصرهای دیگری بیافریند.

در پایان باید گفت که ما انسان ها حتی شایستگی این چند سال را هم نداریم. آری، شایستگی هزارها سال دوری از امام را داریم؛ چرا که قدردان نبوده ایم، ولی شایستگی این چند

سال حکومت حق مهدی(ع) را نداریم. این فضل الهی است که شامل حال مردم می شود آن هم به خاطر وجود ارزشمند اولیای الهی از آغاز آفرینش تا زمان ظهور.

آری، اگر مردم قدردانی کنند شاید زمان ظهور طولانی تر شود؛ بداء که مشکلی ندارد.

در پایان باز تعجب خویش را از برخورد دو گانه نویسنده محترم ابراز می داریم؛ از یک سو روایت غیر معتبری را (البته از دیدگاه خود) به کار می گیرد و از سوی دیگر به مفاد آن اشکال می کند و از مردم تقاضای استمداد دارد.

توضیح بیشتر

باید دید روایاتی که عمر حکومت حضرت را نه سال و یا چهل سال می داند، از دیدگاه نویسنده مشرعه معتبر است یا خیر؟ اگر معتبر نیست نباید آن را علیه عقیده ای به کار برد.

هم اکنون فرصت مراجعه به این روایات را نداریم، ولی نویسنده محترم خود در جلد ۲ صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱ به بخش عمده ای از این روایات اشاره کرده و ظاهراً همه را غیر معتبر دانسته است.

شما به این دو صفحه مراجعه کنید، ولی باز در ذیل آورده است

«و علی کل هذا الانتظار الكثير الطویل الذی ربما یمتدّ الی الاف السنین لهنه المده القلیله بعیده...».

البته شاید نویسنده بزرگوار می خواهد بگوید که این روایات علاوه بر ضعف سند با اعتبار نیز سازگار نیست و یا می خواهد ادعا کند که از مجموع این روایات قدر مشترکی می گیریم و آن کمی زمان ظهور است و آن قدر مشترک حجت است و آنگاه اشکال می کند.

گفتنی است: ادامه یافتن حکومت حضرت با رجعت امامان(ع) و نیز با آمدن جانشینانی دیگر برای حضرت خود پاسخی متین است. به نظر می رسد که با دقت در حقیقت

ظهور جواب های دیگری در این باره به دست می آید.

روایتی که ادعای مشاهده را در زمان غیبت کبری کذب می داند

در مشرعه، جلد ۲، صفحه ۲۲۷ می نویسد:

الباب ۲۳ من ادعی الرویه فی الغیبه الکبری

«فیه روایات اولیها تشتمل علی قوله(ع) و سیأ تی من شیعتی من یدعی المشاهده الا من ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کذاب مفتر

قلت: ان الروایه بجهاله حال حسن بن احمد المکتب شیخ الصدوق غیر معتبره علی انه مخالفه للروایات الکثیره الداله علی الرویه فلا عبره بها.

در باب ۲۳ روایاتی است که نخستین آن ها همین روایت است و می گوید: هر کس پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، بسیار دروغ گو و مفتری است. آن گاه نویسنده در یک اظهار نظر می گوید این روایت به دلیل جهالت حسن بن احمد استاد صدوق بی اعتبار است به علاوه این روایت با روایات بسیاری که بر رویت امام دلالت دارد، منافات دارد؛ بدین دلیل این روایت اعتباری ندارد.»

دفاع ما:

ما ابتدا متن روایت را می آوریم، آن گاه به دو اشکال نویسنده محترم درباره سند و محتوای روایت پاسخ می گوئیم.

«خرج التوقيع الی ابی الحسن السمری یا علی بن محمد السمری اسمع اعظم الله اجر اخوانک فیک فأنک میت ما بینک و بین سته ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبه التامه فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلك بعد طول الامد و قسوه القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأ تی من شیعتی من یدعی المشاهده الا فمن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

توقیعی به دست ابوالحسن سمری رسید به

این مضمون: ای علی بن محمد سمی گوش فرا ده خداوند پاداش برادرانت را درباره تو بزرگ دارد. مرگ تو شش روز دیگر فرا می رسد. امورت را جمع و جور کن و به کسی به عنوان جانشین برای خودت وصیت مکن؛ چرا که غیبت تامّ واقع شد و ظهوری نخواهد بود، مگر پس از اذن و اجازه خداوند متعال. و این ظهور و اذن پس از طولانی شدن مدت و سخت شدن دل ها و پرشدن زمین از جور خواهد بود و در آینده از شیعیان من کسانی دعوی مشاهده می کنند؛ آگاه که هر کس پیش از خروج سفیانی و قبل از صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، او بسیار دروغگو و مفتری است و حول و قوه ای نیست جز به واسطه خداوند بلند مرتبه و بزرگ.» [۱].

این روایت به طور مسند در کمال الدین شیخ صدوق و غیبت شیخ طوسی آمده و به طور ارسال در کتاب احتجاج مرحوم طبرسی ذکر شده است.

پاورقی

[۱] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

درباره سند

در کتاب مکیال المکارم این روایت به عنوان روایت صحیح و عالی السند معرفی شده است.

بنگرید:

ان هذا الحدیث صحیح عال اصطلاحاً لانه مروی عن مولانا صاحب الزمان(ع) بتوسط ثلاثه اشخاص

این روایت از حضرت مهدی(ع) با سه واسطه نقل شده است:

۱- مرحوم شیخ صدوق(ع)

۲- مرحوم حسن بن احمد مکتب، استاد شیخ صدوق

۳- مرحوم ابوالحسن علی بن محمد سمی

آن گاه در مکیال المکارم از مولی عنایه الله قهپائی مؤلف مجمع الرجال نقل می کند که:

«ابو محمد الحسن بن الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب و یروی عنه الصدوق مکرراً مترضیاً مترحماً و هذا من امارات الصحه و الوثاقه.

مکتب استاد شیخ صدوق(ره) است و

مکراً صدوق از وی روایت می کند و درباره وی «رضی الله عنه» و «رحمه الله» می گوید و این ترضی و ترحم بر استاد حکایت از توثیق استاد دارد.»

گفتمی است که گر چه آیت الله خویی (ره) در معجم رجال الحدیث ترضی و ترحم را دلیلی بر وثاقت نمی گیرد، ولی ترضی و ترحم مکراً، قطعاً حکایت از وثاقت شخص دارد.

در مکیال المکارم آمده که حضور این روایت در کتاب احتجاج طبرسی نیز دلیلی بر درستی و اعتبار حدیث است؛ چرا که مرحوم طبرسی در ابتدای کتاب احتجاج فرموده است: دلیل ما بر ذکر نکردن سند احادیث یکی از سه امر است:

الف) موافقت احادیث با اجماع

ب) اشتهاار احادیث بین مخالف و موافق

ج) موافقت احادیث با عقل

دلیل دیگری بر درستی و اعتبار این حدیث در مکیال المکارم آمده که از زمان صدوق تا امروز کسی از عالمان در اعتبار این حدیث مناقشه نکرده است.

بنگرید به مکیال المکارم، باب هشتم، امر هفتاد و یکم.

و مما يدل على صحة هذا الحديث و صدوره عن الامام ايضاً ان الشيخ الطبرسي (ره) صاحب كتاب الاحتجاج ذكره مرسلًا من دون ذكر السند و التزم في اول الكتاب و صيرح بأ نه لا يذكر فيه سند الاحاديث التي لم يذكر اسانيدھا اما بسبب موافقتها للاجماع او اشتھاارھا بين المخالف و المؤ لف او موافقتها لحكم العقل...

و مما يدل ايضاً على صحته ان علمائنا من زمن الصدوق؛ الى زماننا هذا استندوا اليه و اعتمدوا عليه و لم يناقش و لم يتأ مل ا حد منهم في اعتباره كما لا يخفى...

آن گاه نویسنده محترم مکیال المکارم در نتیجه گیری پایانی می نویسد:

فتبين من جميع ما ذكرناه ان الحديث المذكور من الروايات القطعيه التي لا ريب فيها و لاشبهه

تعتريها و هو مما قال فيه الامام(ع) فانّ المجمع عليه لا ريب فيه.

درباره محتوای روایت

روایت معتبری که بر قتل راضیان به قتل سید الشهداء دلالت دارد

در مشرعه بحار الانوار، جلد ۲، ص ۲۳۴، آمده است:

«الروایه السادسه و ان كانت معتبره سنداً لكن متنها يدّل علی جواز قتل الراضی بالقتل و لا قائل له فی الفقه و لابد من ردّه الی الراوی الا وّل ای عبدالسلام الهروی.

روایت ششم گرچه از نظر سند اعتبار دارد، ولی متن روایت بازگو کننده این است که جایز است کشتن کسی که به کشتن کسی راضی می شود؛ در حالی که در فقه کسی به این مطلب قائل نیست (تنها قاتل را می کشند، نه کسی که راضی به قتل باشد) و لازم است که این روایت را به راوی اول؛ یعنی عبدالسلام هروی برگردانیم.» [۱].

دفاع ما

ما در ذیل متن روایت را می آوریم، آن گاه به دفاع از آن می پردازیم:

در بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۱۳ به نقل از علل الشرایع و عیون اخبار الرضا(ع) آمده است:

«الهمدانی، عن علی، عن ابيه، عن الهروی قال قلت لابي الحسن الرضا(ع) يابن رسول الله ما تقول في حديث روى عن الصادق(ع) انه قال: اذا خرج القائم قتل ذراری قتله الحسين(ع) بفعال آبائها فقال(ع) هو كذلك فقلت و قول الله عزوجل «و لا تزر وازره وزر اخرى» ما معناه؟ قال صدق الله في جميع اقواله و لكن ذراری قتله الحسين(ع) يرضون بفعال ابائهم و يفتخرون بها و من رضى شيئاً كان كمن اتاه و لو ان رجلاً قتل بالمشرق فرضى بقتله رجل بالمغرب لكان الراضى عندالله عزوجل شريك القتال و انما يقتلهم القائم(ع) اذا خرج لرضاهم بفعال آبائهم...»

عبدالسلام هروی گوید:

«از امام رضا(ع) پرسیدم ای پسر رسول خدا نظرتان درباره حدیثی که از امام صادق(ع) نقل شده که هر زمان

حضرت قائم(ع) ظهور کند، نسل قاتلان امام حسین(ع) را به خاطر کار پدران شان می کشد چیست؟ حضرت فرمود درست است. گفتم گفته خداوند عزوجل است که هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی گیرد، معنایش چیست؟ حضرت فرمود: خداوند در همه گفتارش صادق است، ولی نسل قاتلان امام حسین(ع) از کار پدرانشان خرسند و راضی اند و بدان افتخار می کنند و هر کس که به کاری راضی باشد چونان کسی است که آن را انجام داده است. و اگر مردی در مشرق عالم کشته شود و مردی در مغرب به قتل آن راضی باشد، این شخص راضی نزد خدا شریک قاتل محسوب می شود. حضرت قائم(ع) هم وقتی ظهور می کند تنها به دلیل رضایت اینان به کار پدرانشان آنان را می کشد...».

در بحارالانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۹۴، باب ۲ در این باره که «هر کس راضی به کاری باشد چونان کسی است که آن کار را انجام داده»، روایاتی آمده است. در وسائل الشیعه جلد ۱۱، صفحه ۴۰۸ باب ۵ نیز روایاتی آمده است که در آینده به برخی اشاره می کنیم.

در مستدرک جلد ۲ قدیم صفحه ۳۶۰ و ۳۶۱ در باب ۳ وجوب الامر و النهی بالقلب... و باب ۴ وجوب انکار المنکر بالقلب علی کل حال و تحریم الرضا به و وجوب الرضا بالمعروف روایاتی آمده است.

به عنوان مثال در روایتی آمده

«...ثم اوحى ان قل لهم انکم را یتم المنکر فلم تنکروه و سلط علیهم بخت نصر ففعل بهم، ما قد بلغک

... سپس خداوند وحی کرد که به آنان بگو: شما منکر را دیدید، ولی انکار نکردید و خداوند بخت نصر را بر آنان مسلط ساخت و او با آنان

کرد آن چه را که تو می دانی.»

و در روایت دیگر آمده:

«...أنهم كانوا ثلاث فرق فرقه باشرت المنكر و فرقه انكرت عليهم و فرقه واهنت اهل المعاصي فلم تنكر و لم تبشر المعصيه فنَجى الله الذين انكروا و جعل الفرقة المواهنه ذرّاً و مسخ الفرقة المباشره قرده...»

...آنان سه دسته بودند؛ دسته ای که کار منکر را انجام دادند و دسته ای که انکار کردند و دسته ای که با اهل معصیت نرمی کردند و انکار نکردند، ولی معصیت را هم انجام ندادند. خداوند آنان را که انکار کرده بودند (یعنی به اهل معصیت گفتند که چرا چنین کردید) نجات داد و دسته ای را که نرمی کرده بودند، به شکل مورچه کرد و دسته ای را که معصیت انجام داده بودند، به شکل بوزینه مسخ کرد...»

و در روایتی دیگر آمده:

«...أنما يجمع الناس الرضا و الغضب أيها الناس أنما عقر ناقه صالح رجل واحد فأصابهم الله بعذابه بالرضا لفعله و آيه ذلك قوله عزوجل فتنادوا صاحبهم فتعاطى فعقر فكيف كان عذابي و نذر و قال فعقروها فدمدم عليهم ربهم بذنبيهم فسويها و لا يخاف عقبيها...»

مردم را رضا و غضب در یک گروه قرار می دهد. ای مردم شتر صالح را تنها یک نفر پی کرد، ولی خداوند عذابش را برای همه فرستاد؛ چرا که همه به آن کار راضی بودند و نشانه رضایت شان این آیه است که: «همه دوست شان را خواندند و صدا کردند و او ناقه را پی کرد. حال چگونه بود عذاب و بیم دهی من» و آیه ای دیگر که: «همه شتر را پی کردند خداوند از این رو آنان را به خاطر گناه شان در هم کوبید و با خاک یکسان و

صاف کرد و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد».

جواب اول:

ما از مجموع این روایات استفاده می‌کنیم که گرچه حدّ الهی تنها برای فاعل مباشر است مثل حد قتل که برای قاتل مباشر است و حدود دیگر نیز همین طور، ولی راضی هم به مانند مباشر گناهکار است و مستحق عذاب الهی. (مستحق عذاب الهی نه مستحق حدّ الهی) بنابراین، راضی هم در کنار مباشر استحقاق عذاب دارد؛ چون گناه مرتکب شده است، ولی حدّ، مخصوص فاعل مباشر است.

پس از این مقدمه باید بگوییم حضور حضرت مهدی و ظهور آن حضرت برای تبه کاران چون عذاب الهی است. او دست انتقام الهی است. او برای دشمنان و تبه کاران نعمت است و به هنگامی که با ظهور حضرت عذاب الهی فرا رسد و شمشیر انتقام کشیده شود، دیگر راضی و فاعل مباشر هر دو با هم عذاب می‌شوند و خشم الهی هر دو را در خود فرو می‌برد. آن گونه که قوم صالح و برخی اقوام دیگر مشمول عذاب الهی شدند و مباشر و راضی در کنار هم نابود گردیدند.

بنابراین، با ظهور حضرت مهدی (ع) صاعقه شمشیر او همه را می‌گیرد و مباشر و راضی را با هم می‌سوزاند.

برای روشن شدن بیشتر این حقیقت ما در دو جهت باید بیشتر کار کنیم:

الف) عذاب الهی مخصوص مباشر نیست و راضی را نیز در بر می‌گیرد.

ب) ظهور حضرت برای دشمنان و تبه کاران چون عذابی الهی است.

در جهت اول روایاتی را می‌آوریم:

«عن ابی عبداللّٰه (ع) قال لی: تنزل الکوفه؟ قلت نعم قال: فترون قتله الحسین بین اظهر کم؟ قال: قلت: جعلت فداک ما بقی منهم ا حد قال فأذا انت لاتری القاتل

الا- من قتل او من ولی القتل الم تسمع الی قول الله «قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین» فای رسول الله قتل الذین کان محمد(ص) بین اظہرهم و لم یکن بینہ و بین عیسی رسول انما رضوا قتل اولئک فسموا قاتلین

راوی گوید: امام صادق(ع) به من فرمود: کوفه هستی؟ گفتم آری. حضرت پرسید: قاتلان امام حسین(ع) را در پیش رو می بینید؟ گفتم: فدایت گردم احدی از آنان باقی نمانده است. حضرت فرمود: بنابراین تو تنها کشنده و یا کسی که کار را به عهده داشته قاتل می دانی، آیا سخن خدا را نشنیده ای که می گوید: «پیش از من پیامبرانی همراه با بینات و با همان چه که می گوید آمد پس چرا آنان را کشتید اگر راست می گوید» (آن گاه امام(ع) می افزاید) کسانی که محمد(ص) در میانشان بود، کدام پیامبر را کشته بودند با این که بین پیامبر(ص) و حضرت عیسی(ع) پیامبری نبود و تنها اینان راضی به قتل آنان شده بودند و در نتیجه قاتل نامیده شدند.» [۲].

عن ابی عبداللہ قال لَمَا نزلت هذه الایه «قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین» و قد علم ان قالوا واللہ ما قتلنا ولاشهدنا قال و انما قیل لهم ابروا من قتلتمهم فأبوا.

چون این آیه نازل شد که «بگو پیش از من پیامبرانی همراه با بینات و با همان چه که می گوید آمد پس چرا آنان را کشتید اگر راست می گوید» در حالی که گفتند ما نکشتیم و ما نبودیم حضرت فرمود تنها به آنان گفته شده بود که از قاتلان پیامبران تبری بجوید و آنان

بنابراین، وظیفه این است که از گناه و گناهکاران، قلباً و اگر بتوانیم لساناً و یداً بی زاری بجوییم و گرنه مشمول عذاب آنان خواهیم شد. با وجود بیان روشن این آیه، باز هم روایت مورد انکار نویسنده محترم مشرعه قرار گرفته، جای تعجب است.

نسل قاتلان سیدالشهداء(ع) از کار پدران خویش بی زاری که نمی جویند هیچ، رضایت هم دارند و بدان افتخار می کنند و بدین شکل گناهکار محسوب می شوند و مشمول عذاب الهی می گردند و فعل گناه به آنان نیز نسبت داده می شود.

«عن علی(ع) قال قال رسول الله (ص) من شهد ا مرأً فکرهاه کان کمن غاب عنه و من غاب عن امر فرضیه کان کمن شهده. [۳].»

پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس که شاهد کاری باشد و آن را خوش ندارد، چونان کسی است که در آن کار حضور نداشته است و آن کس که حضور نداشته، ولی بدان راضی بوده است؛ چونان کسی است که حضور داشته است.»

«عن الرضا(ع) قال قلت له: لای عله ا غرق الله عزوجلّ الدنيا کلها فی زمن نوح(ع) و فیهم الاطفال و من لا ذنب له فقال: ما کان فیهم من الاطفال لای الله عزوجلّ ا عقم اصلاب قوم نوح و ارحام نسائهم اربعین عاماً فانقطع نسلهم فغرقوا و لا طفل فیهم ما کان الله لیهلك بعدابه من لا ذنب له و امیا الباقون من قوم نوح فأغرقوا بتکذیبهم لنبی الله نوح(ع) و سائرهم اُغرقوا برضاهم بتکذیب المکذبین و من غاب عن امر فرضی به کان کمن شاهده و اتاه.»

به حضرت رضا(ع) گفتم به چه دلیل خداوند در زمان نوح(ع) همه مردم دنیا را غرق کرد، با این که در میان مردم بچه ها و بی گناهان

بودند؟ حضرت فرمود: در میان مردم بچه ها نبودند؛ چرا که خداوند صلب مردان را و رحم زنان را چهل سال عقیم کرد. در نتیجه نسل آنان منقطع شده بود، بنابراین غرق شدند در حالی که طفلی در میانشان نبود خداوند چنین نیست که بی گناهان را عذاب کند. دیگر کسانی که از قوم نوح مانده بودند اینان به دلیل تکذیب نوح پیامبر(ع) غرق شدند و باقیمانده به دلیل رضایتشان از تکذیب قوم نیز غرق گردیدند. (آن گاه امام(ع) فرمود:) هر کس که در کاری حضور نداشته باشد، ولی بدان راضی باشد چونان کسی است که شاهد آن کار و انجام دهنده آن است.» [۴].

دقت کنید چگونه عذاب الهی راضیان به تکذیب نوح(ع) را فرا می گیرد و رضایت، گناه نابخشودنی محسوب می شود و راضیان به تکذیب در کنار مباشران تکذیب قرار می گیرند.

جای تعجب است که چگونه نویسندۀ مشرعه بحارالانوار این مجموعه گسترده از روایات را نادیده گرفته و تنها در سایه یک بررسی فردی، روایت را مخالف فقه و غیر مقبول دانسته است.

آیا ایشان به روایاتی که رضایت به کاری را در کنار انجام کار قرار داده است، توجه نداشته اند و آیا ایشان نمی دانسته اند که عذاب هایی که برای ملت ها می آمده است، راضیان را نیز فرا می گرفته و تنها مباشران تکذیب، مشمول عذاب نبوده اند.

«عن جعفر بن محمد عن آبائه عن علی: قال: العامل بالظلم والراضی به والمعین علیه شرکاء ثلاثه.

امام علی(ع) فرمود کسی که ظلم می کند و فردی که رضایت به آن دارد و آن که به ظالم کمک می کند، هر سه شریکند.» [۵].

و نیز:

«قال امیرالمؤمنین(ع) انما یجمع الناس الرضا و السخط فمن رضی ا مرأ فقد دخل فیه و

من سخطه فقد خرج منه.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: رضایت داشتن و خشم کردن، مردم را با هم می سازد؛ هر کس که به کاری رضایت دهد در آن دخالت داشته است و هر کس بر کاری خشم گیرد از آن کار بیرون است.» [۶].

«عن امیرالمؤمنین (ع) أنه قال فی خطبه له یذکر اصحاب الجمل: فوالله لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلاً واحداً معتمدین لقتله بلا جرم لحلّ لی قتل ذلک الجیش کله اذ حضروه و لم ینکروا و لم یدفعوا عنه بلسان و لایدع ما انهم قد قتلوا من المسلمین مثل العده الّتی دخلوا بها علیهم.

امام علی (ع) فرمود: به خدا سوگند اگر لشکر جمل تنها به یک نفر مسلمان بدون جرم به قصد کشتن وی آسیب می زدند، کشتن همه آن لشکر برای من حلال می شد؛ چرا که همه حاضر بوده اند و انکار نکرده اند و با زبان و دست از وی دفاع نکرده اند. بگذریم که آنان به تعداد خودشان از مردم کشته اند.» [۷].

«قال (ع) الراضی بفعل قوم کالداخل معهم فیه و علی کل داخل فی باطل ائمان اثم العمل به و اثم الرضا به.

امام علی (ع) فرمود: کسی که به کار گروهی رضایت دارد، چونان کسی است که همراه آن گروه در آن کار بوده است و هر کس که در کار باطلی باشد دو گناه بر اوست. یک: گناه انجام کار و دو: گناه رضایت به آن کار» [۸].

تا این جا روشن شد که راضی گنه کار است و مشمول عذاب الهی و این سنت الهی است که عذاب دنیایی آنان را فرا می گیرد.

و اما این که حضور حضرت برای دشمنان و گنه کاران عذاب است و در نتیجه راضی و مباشر

در کنار هم قرار می گیرند با توجه به این روایات روشن می شود. بنگرید:

«... انّ الله تبارك و تعالی بعث محمداً(ص) رحمه و بعث القائم(ع) نعمة؛

خداوند تبارك و تعالی پیامبر(ص) را برای رحمت و حضرت قائم(ع) را برای عذاب و انتقام گیری برانگیخت.» [۹].

«... ليس شأنه الا بالسيف لا يستتیب احداً و لا يأخذ في الله لومه لائم

حضرت جز با شمشیر کار ندارد از کسی نمی خواهد که توبه کند و در راه خدا سرزنش سرزنش گران او را نمی گیرد.» [۱۰].

«اذا تمنى احدكم القائم فليتمنه في عافيه فانّ الله بعث محمداً(ص) رحمه و يبعث القائم نعمة.

اگر کسی از شما آرزوی حضور حضرت قائم(ع) را دارد این را با عافیت آرزو کند چرا که خداوند پیامبر را رحمت و حضرت قائم را برای عذاب می فرستد.» [۱۱].

«... يكون رحمه للمؤمنين و عذاباً للكافرين.

حضرت برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب است.» [۱۲].

«... فياطوبى لمن ادرکه و كان من انصاره و الويل كل الويل لمن خالفه و خالف امره و كان من اعدائه ثم قال ... يقوم يا مر جديد و سنّه جديده و قضاء جديد على العرب شديد و ليس شأنه الا القتل و لا يستتیب [لايستتیب] احداً و لا تأخذ في الله لومه لائم.

خوشا به حال آنانی که او را درک کنند و از یارانش باشند و وای و عذاب بر کسی که با او و دستور او مخالفت کند و از دشمنان وی باشد...» [۱۳].

او به کاری جدید

او به کاری جدید، سنّت جدید و داوری جدید که بر عرب ها سخت است قیام می کند و جز کشتار نمی نکند و احدی را توبه نمی دهد و سرزنش سرزنش گران در او تأثیری ندارد.

«...قلت: ايسير بسيره

محمد(ص) قال هیهات هیهات یازراره ما یسیر بسیرته قلت جعلت فداک لم؟ قال: ان رسول الله(ص) سار فی امته باللین کان یثأ لف الناس و القائم(ع) یسیر بالقتل بذلک أمر فی الکتاب الذی معه ان یسیر بالقتل و لا یتیب ا حداً ویل لمن ناواه.

پرسیدم آیا چونان روش پیامبر را دارد؟ حضرت فرمود: هرگز ای زراره، او به روش پیامبر حرکت نمی کند. پرسیدم فدایت شوم چرا؟ حضرت فرمود: رسول خدا با نرمی در میان امتش حرکت کرد و با مردم انس می گرفت، ولی حضرت قائم(ع) با جنگ و کشتار حرکت می کند و چنین مأ موریتی دارد، او با کشتار حرکت می کند و احدی را توبه نمی دهد و وای بر هر کس که با او دشمنی کند.» [۱۴].

احادیث دیگری در این زمینه نیز هست که انشاءالله در مقاله ای جداگانه از مجموع این احادیث که بازگو کننده قهر حضرت است سخن خواهیم گفت. (این روایات نیز به دفاع همه جانبه ای نیازمندند و شاید مقاله دفاع از روایات مهدویت (۳) به این بحث پردازد).

تا این جا روشن شد که ما تنها این تک روایت را نداریم که حضرت مهدی(ع) راضیان به قتل امام حسین(ع) را می کشد، بلکه روایات بسیاری داریم که رضایت به قتل را گناهی همانند قتل دانسته است و همان گونه که قاتل مباشر به عذاب الهی دچار می شود، راضی به قتل نیز در گناه وی سهیم و مشمول عذاب الهی است.

دقت کنید، در این جواب روشن شد که سخن از حد الهی نیست. حدّ تنها برای مباشر قتل است، ولی گناه و عذاب دنیوی برای راضی نیز هست. این مجموعه گسترده از روایات را کسی نمی تواند بدون تأمل و با شتاب

رد کند و آن را نادیده بگیرد؛ باید تامل کرد تا توجیه آن را یافت.

شگفت انگیز است که نویسنده محترم در جلد ۱ مشرعه صفحه ۱۵۴ و ۱۵۵ بر روایت غرق در زمان حضرت نوح(ع) حاشیه ای نقد گونه دارند تقریباً عکس این حاشیه شان.

ایشان در آنجا می خواهند بگویند که در عذاب دنیوی خشک و تر و خوب و بد با هم می سوزند و استناد می کنند به آیه ۲۵ سوره انفال که می گوید:

«واتقوا فتنه لاتصیبین الذین ظلموا منکم خاصه»

و توضیح حضرت رضا(ع) را در روایت غرق بر خلاف این آیه می دانند. امام رضا(ع) در آن روایت در پاسخ به سؤال کننده ای فرموده اند که در زمان غرق نه اطفال بودند و نه بی گناهان و همه کسانی که غرق شدند یا خود تکذیب کننده نوح بودند و یا راضی به تکذیب نوح. و هرگز آن عذاب، بی گناهی را نابود نساخت. ایشان این روایت را برخلاف آیه ای می داند که اشاره شد که در آن آیه آمده است:

«از عذابی بترسید که تنها به ظالمان نمی رسد (یعنی دیگران را نیز در خود فرو می برد)».

بنگرید در حاشیه ایشان

«اقول:...و علی کل الروایه بظواهرها مخالف لقوله تعالی: و اتقوا فتنه لاتصیبین الذین ظلموا منکم خاصه و نحن نری ان تقصیر بعض الافراد فی امر الصیحه یسبب ابتلاء جماعات کثیره من الجیران من الاطفال و الشیوخ و الشباب بامراض موزیه و تقصیر بعضهم فی الاقتصاد یوجب فقر اکثر الشعب و افراط بعض الزعماء الحمقی مثل هلتر و صدام و چنگیز المغول و برید و داود الافغان و موافقیهم و کتر عماء عدّه من الاحزاب الجهادیه الافغانیه و الطالبان الافغانیین و الباکستان اوجب بوارالعباد و البلاد و

هلاکهم و فسادها و فناء الحرث و الصنعه و اسباب الحياه...

نعم العذاب الاخرى لا يتلى به الا المستحق لا يضرکم من ضل اذا اهتديتم لکنه غير الاثار الوضعيه فى الدنيا فانها تصل الى الظالم و المظلوم و ان كان يستحق المظلوم عوضه حسب القوانين العديليه...

در هر صورت ظاهر روایت مخالف با آیه ای است که می گوید: «بترسید از فتنه ای (عذابی) که تنها به ظالمان شما نمی رسد.» در حالی که ما می بینیم تقصیر بعضی از افراد در ارتباط با امور بهداشتی باعث می شود که عده زیادی از همسایگان را از کودک و پیر و جوان به امراض آزار دهنده مبتلا سازد و نیز تقصیر بعضی در ارتباط با مسایل اقتصادی موجب فقر بسیاری از ملت گردد. یا افراط و تندروری برخی از رهبران احمق چون هیتلر و صدام و چنگیزخان مغول و برژنف و داود افغانی و موافقان آنان و چون رهبران تعدادی از احزاب جهادی افغانستان و نیز طالبان افغانی و پاکستانی باعث هلاک بندگان خدا و کشورها و نابودی آنان و فساد آن ها و از بین رفتن کشاورزی، صنعت و دیگر وسایل زندگی شد.

آری، عذاب اخروی تنها اهل آن را فرا می گیرد. اگر شما هدایت یابید، کسی که گمراه شده است ضرری به شما نمی رساند، ولی عذاب اخروی غیر از آثار وضعی دنیوی است؛ این آثار وضعی دنیوی به ظالم و مظلوم می رسد. اگر چه مظلوم طبق قانون عادلانه جبران آن را استحقاق دارد...»

کوتاه سخن این که نظر ایشان درباره دو حدیث امام رضا(ع) تا حدودی متضاد است و در هر صورت این نظرشان برای حل حدیث اول امام رضا(ع) و جواب اولی که ما دادیم راه گشاست.

ایشان

حتی پذیرفته اند که عذاب های دنیوی پاکان را نیز فرا می گیرد؛ در نتیجه جواب ما که گفتیم راضیان به قتل گناهکارند و مشمول عذاب، دیگر نباید برای ایشان پذیرفتنی نباشد.

جواب دوم

همچنین رضایت به قتل امام حسین(ع) با رضایت به قتل ناحق یک فرد عادی قابل مقایسه نیست. قتل سید الشهداء و رضایت به قتل آن امام(ع) صف ایمانی و عقیدتی فرد را مشخص می سازد و او را واجب القتل می کند. راضی به قتل در صف قاتل قرار می گیرد و دشمن امام حسین(ع) محسوب می شود و مستحق عذاب الهی و قتل است. این سخن چندان به دور از عدل و انصاف نیست که این گونه نویسنده محترم مشرعه آن را نپذیرد و نفی کند.

گفتنی است که امام(ع) در این روایت معتبر با توجه به آن چه که نویسنده محترم در نظر داشته در مقام دفاع از قتل فرد راضی به قتل سید الشهداء(ع) برآمده و آن را به زیبایی اثبات فرموده است. باید بیشتر تأمل کرد و با دقت فزون تری همراه شد و گرنه سنگ بر سنگ نمی ماند و این میراث بزرگ از دست می رود. چرا باید نویسنده محترم مشرعه با یک نگاه ابتدایی و فردی روایتی نورانی که معتبر و با روایات بسیار معاضد و مورد پذیرش همه عالمان است را این چنین شتاب زده طرد و نفی کند و علم آن را به راوی اول روایت واگذارد.

نه کار آن ها که بی درنگ روایتی را می پذیرند و هرگز در مفاد آن تأمل نمی کنند - تا مفادش مخالف قرآن نباشد پذیرفته است - و نه کار ایشان که این گونه بی درنگ روایت را نفی می کند و در فهم و دریافت آن

تا مل نمی کند. هیچکدام پذیرفته نیست.

به عقیده ما آن قدر روایات شیعه ناب، سره، خالص و پیراسته است که شایسته چنین بی مهری از سوی دوستان نباشد.

روایاتی که مورد بی مهری قرار گرفته به سادگی قابل جواب دادن است و این نشان از آن دارد که این عزیزان در فهم روایت دقت نمی کنند و شتاب زده به طرد و نفی می پردازند.

آری، بدینی نسبت به روایات اهل سنت که بیشتر در معرض تحریف و جعل بوده بجاست. همان گونه که خود روشنفکران اهل سنت چنین بدینی را نسبت به روایات خود دارند، ولی روایات شیعه که در طول تاریخ پالایش و پیرایش شده است و امامان اهل بیت (ع) آن ها را پیراسته اند، دیگر کمتر مورد بدینی باید باشد و بیشتر باید به فهم و درایت حدیث توجه کرد؛ نه به نفی و طرد حدیث.

پاورقی

[۱] مشرعه بحارالانوار، ج ۲، صفحه ۲۳۴.

[۲] بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۵، ح ۴.

[۳] وسائل، ج ۱۱، ص ۴۰۹، ح ۲.

[۴] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۹، ح ۲.

[۵] همان، ح ۶.

[۶] همان، ح ۹.

[۷] همان، ح ۱۱.

[۸] همان، ح ۱۲.

[۹] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۵، ح ۹.

[۱۰] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴، ح ۱۱۴.

[۱۱] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶، ح ۱۷۶.

[۱۲] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲، ح ۳۰.

[۱۳] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۹، ح ۹۹.

[۱۴] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳، ح ۱۰۹.

روایت عمری که توجیهی برای ممنوعیت ذکر نام حضرت دارد

در مشرعه، جلد ۲، صفحه ۲۱۰ آمده است

«و عن العمری رضی الله عنه فی وجه المنع عن الاسم فانّ عند القوم انّ هذا النسل قد انقطع و هذا الوجه غیر مفهوم لی فان الطلب لا یقع علی الاسم بل علی وجود المسمی و هو قد اخبربه.

و بالجمله التاکید فی الروایات

علی المنع عن الا-سم و شده تحریمه لانفهم له وجهاً بالنسبه الی ا عصارنا ففی صحیح علی بن رثاب عن الصادق(ع) صاحب هذا الا مر رجل لا یسمیه باسمه الا کافر»

و لو افتی احد بانّ المفهوم من هذا التشدید هو فرض الخوف منه علی الائمه(ع) او علی شخص ولیّ العصر فلا یحرم اسمه فی مثل ا عصارنا لم یکن عندی بملوم و قد کتبی العسکری(ع) فی بعض الروایات بأبی محمد.

از جناب عمری (یکی از نواب خاص) درباره علت ممنوعیت ذکر نام امام(ع) نقل شده است که:

دشمنان می پندارند که این نسل منقطع شده است. (آن گاه نویسنده مشرعه می نویسد:) ولی این علت برای ما مفهوم نیست چرا که جست و جو و تعقیب، پیامد نام بردن از امام نیست، بلکه این جست و جو و تعقیب اثر وجود حضرت است که عمّری از آن خبر داده است.»

این فراز از کلام نویسنده مشتمل بر دو جهت است:

۱- روایتی که از عمری رسیده است معنای مفهوم و مقبولی ندارد؛ چون می گوید نام امام را نبرید چرا که دشمنان به این نتیجه رسیده اند که نسل امام حسن عسکری(ع) منقطع شده است و از ایشان فرزندی به جا نمانده است. نویسنده در این جهت اشکال می کند که شما از وجود حضرت خبر می دهید و در این جهت تقیه نمی کنید و حال آن که پی گیری و جست و جو و تعقیب زائیده این فکر است که حضرت وجود داشته باشد، نه زائیده ذکر نام حضرت.

۲- آن گاه ایشان به طور کلی می گوید وجه حرمت ذکر نام امام(ع) تقیه است و آن در همان زمان ها بوده است و امروز دیگر تقیه دلیلی ندارد. پس بردن نام امام(ع) حرام نیست؛ در فرض خوف، ذکر نام

حرام است، ولی هم اکنون حرام نیست.

آن گاه برای تبیین عدم حرمت از کتبه داشتن امام یازدهم به ابی محمد(ع) یاد می کنند.

اشاره

در ارتباط با روایت عمری گفتنی است که: بردن نام امام دشمنان را به جست و جو و اید دارد و این واقعیت مشهود و ملموس است.

در قبل از پیروزی انقلاب در دوران خفقان همه می دانستند که امام خمینی(ره) زنده است و مرجع است، ولی بردن نام امام برای گوینده و حتی خود امام خطرآمیز بود. اگر نام امام بر سر زبان ها می افتاد و برده می شد، دشمن آرام نمی گرفت و گوینده را تعقیب می کرد، حتی امام را مورد اذیت و آزار قرار می داد.

بردن نام، گویا شخص را زنده می سازد و مطرح می سازد و از این جهت احساسات دشمن را بر می انگیزد.

عمری در این روایت می گوید دشمنان گویا پذیرفته اند که امام(ع) وجود ندارد و نسل امام حسن عسکری منقطع شده است و شما با بردن نام حضرت آنان را تحریک می کنید تا به پیگیری و جست و جو و تعقیب پردازند و بدین گونه جان امام(ع) در خطر می افتد. بردن نام احساسات دشمن را تحریک می کند و او را به تعقیب و اید دارد، ولی اگر نام برده نشود امام مطرح نشده است و لذا از تعقیب و آزار آنان در امان است.

و این دلیل بسیار روشن است. من نمی دانم چرا نویسنده محترم می نویسد: «فان الطلب لا یقع علی الایسم بل علی وجود المسمی» به ایشان باید گفت:

نه چنین نیست اگر نام بردی و یادآور شدی او را زنده و مطرح کرده ای و این موجب تحریک دشمن و در نتیجه موجب جست و جو و تعقیب او می گردد.

و اما در ارتباط با این که

می نویسد ما وجهی برای ممنوعیت ذکر نام امام در این اعصار نمی یابیم، می گوییم که اگر روایات ما اطلاق داشت و یا حتی از صراحت برخوردار بود، ما بدان تن می دهیم و دست کم احتیاط می کنیم؛ گرچه دلیل آن را نفهمیم.

روایتی که مورد استناد نویسنده است، مطلق است؛ می گوید تنها کافران نام امام را می برند، ولی در روایات دیگری این گونه آمده است: «لا یحل لهم تسميته حتی یظهره الله عزوجل» که این دسته روایات صراحت در مطلوب دارد به عنوان مثال در بحار آمده است:

«...انّ حبیبی و خلیلی عهد الی ان لا احدّث باسمه حتی یبعثه الله عزوجلّ و هو مما استودع الله عزوجل رسوله فی علمه.

امیرالمومنین (ع) فرمود دوست و حبیبم (حضرت محمد (ع) به من گفته است که تا زمانی که خداوند حضرت مهدی (ع) را برانگیزد نام او را باز گو نکنم...» [۱].

و در روایت معروف عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) آمده است:

«... لا ینه لا یری شخصه و لا یحل ذکره باسمه حتی یخرج فیملا الا رض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً.

چون شخص حضرت مهدی (ع) دیده نمی شود و ذکر نام او حلال نیست، تا آن زمان که ظهور کند و زمین را از قسط و عدل پر سازد آن گونه که از ظلم و جور پر شده است.»

و بر پایه این روایات ما نمی توانیم نام آن حضرت را ذکر کنیم و ذکر نام مخصوص حضرت حرام است چه ما بتوانیم آن را توجیه کنیم و یا نتوانیم. چه دلیلش را درک کنیم و چه نکنیم.

بگذریم که توجیه آن نیز آسان است؛ خداوند همان گونه که حضرت را همیشه پشت پرده و در غیبت داشته است، خواسته تا

نام او نیز نمودی از غیبت او باشد و این ویژگی حضرت گویای حقیقی است.

البته اقوال در ذکر نام حضرت گوناگون است و گفته نویسنده محترم یکی از اقوال در مسئله است، ولی روایاتی که به آن اشاره رفت بر خلاف قول نویسنده است و با توجه به آن ها احتیاط در حرمت نام بردن تا زمان ظهور است. همچنین «لانفهم له وجهاً» درست نیست. اگر دلیل تمام باشد چه وجهش را بفهمیم و چه نفهمیم تمام است.

در این جا بد نیست اشاره کنیم که روایت مورد نظر نویسنده محترم مشرعه؛ یعنی روایت عمری به طور کامل در کافی شریف آمده است که دقت در متن آن نیز راهگشا است:

«... فقلت له انت رايت الخلف من بعد ابي محمد (ع) فقال اي والله و رقبتہ مثل ذا - و ا و ما بیده - فقلت له فبقیت واحده فقال لی: هات قلت: فالاسم قال محرم عليكم ان تسأ لوا عن ذلك و لا ما قول هذا من عندي فليس لی ان احلل و لا احرّم و لكن عنه (ع) فان الامر عندالسلطان ان ابا محمد مضي و لم يخلف ولداً و قسم ميراثه و اخذه من لا حق له فيه و هو ذا عياله يجولون ليس احدٌ يجسران يتعرف اليهم او ينيههم شيئاً و اذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقواالله و ا مسكوا عن ذلك...»

... حجر می گوید: (از ابو عمرو (عمری) پرسیدم آیا تو امام پس از امام حسن عسکری (ع) را دیده ای او پاسخ داد: آری به خدا سوگند او را دیده ام و گردنش این اندازه است و با دست اشاره کرد. حجر می گوید به او گفتم: یک سؤال دیگر مانده است او گفت: بگو، پرسیدم

اسم حضرت چیست؟»

ابو عمرو (عمری) گفت: این حرام است که از اسم پرسید و این را من از پیش خودم نمی گویم؛ چرا که مرا نمی رسد که حلال را حرام کنم، ولی از سوی خود حضرت می گویم؛ چرا که قضیه نزد سلطان این است که امام حسن عسکری (ع) رفت و فرزندی جا نگذاشت. میراث حضرت تقسیم شد و کسانی که حقشان نبود به ارث بردند و این عیال حضرت است که می گردند و احدی جرات نمی کند که با آنان آشنا شود و یا چیزی به آنان بدهد و هنگامی که اسم مطرح شود، پی گیری و تعقیب نیز خواهد بود. از خداوند بترسید و از این خودداری کنید.

این روایت با بیان روشن تر همان حقیقت را آورده است و من نمی دانم چرا نویسندگان محترم مشرعه می گویند این وجه برای من مفهوم نیست. آیا نام بردن و اسم حضرت را بر زبان ها انداختن باعث نمی شود که دشمن تحریک شود و پی گیری و تعقیب خود را شروع کند.

پاورقی

[۱] بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴، ح ۱۳.

دفاع ما

مهر و قهر

اشاره

این پذیرفته شده است که باید مهر و قهر در کنار هم مطرح شود و در چهره ای که از زمان ظهور و حکومت حضرت و شخصیت بی مانند آن امام (ع) ترسیم می گردد، مهر و قهر کنار هم بنشینند و تنها چهره ای قهرآمیز، جنگ آور و منتقم تصویر نشود. اگر کسانی که با طرح قهر حضرت مخالفند، منظورشان این است ما به آنان حق می دهیم.

باید سیمای حکومت حضرت آن گونه که هست ترسیم شود نه این که تنها از قهر بگوییم و مهر حضرت را از یاد ببریم و در نتیجه در ذهن برخی افراد، امام، خشونت طلب معرفی

شود.

این سخن کاملاً صحیح است؛ لذا ما در این نوشته مهر را در کنار قهر و قهر را در کنار مهر و هر کدام را در جایگاه ویژه اش مطرح ساخته ایم.

روایات مهر

درباره مهر حضرت سخن بسیار می توان گفت؛ چه روایاتی که مهر امامان را به طور عموم بازگو می کند و چه روایاتی که در ارتباط با مهر شخص حضرت مهدی - ارواحنا فداه - رسیده است. باید در این دو بخش تأمل کرد تا ژرفای مهر امام را شناخت.

مهر امامان

در بخش اول بنگرید به روایتی که از حضرت رضا(ع) درباره خصلت های امامان(ع) رسیده است در آن جا می خوانیم:

الامام الانیس الرفیق والوالد الشفیق والاخ الشقیق والامّ البرّه بالولد الصغیر و مفرع العباد فی الداهیه الناد. [۱].

امام همدمی سازگار، پدری مهربان، برادری تنی، مادر خوش رفتار با کودک خردسال و پناه مردم در پیش آمدها و کارهای بزرگ است.

دقت در تعبیر آمده در این متن کوتاه، عمق را فت، مهر، دلسوزی و محبت امام را نسبت به مردم می رساند. نگاه کنید: همدمی سازگار، پدری مهربان، برادری تنی، مادری خوش رفتار با کودک خردسال و ملجأ و پناهگاه مردم در امور بزرگ و پیش آمدها.

در روایتی مهر پیامبر(ص) این گونه بازگو شده است: «و کان اشفق الناس علی الناس و ارا ف الناس بالناس...» با محبت ترین و پر مهرترین فرد نسبت به مردم بود. [۲].

در روایتی می خوانیم:

عن عبدالله بن ابان الزیّات و کان مکیناً عندالرضا(ع) قال:

قلت للرضا(ع) ادع الله لی و لا هل بیتی فقال: اولست افعل؟ والله انّ اعمالکم لتعرض علیّ فی کلّ یوم ولیله قال فاستعظمت ذل فقال لی: ا ما تقرء کتاب الله عزوجلّ) وقل اعلموا فیسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون(قال: هو والله علیّ بن ابی طالب(ع). [۳].

عبدالله بن ابان زیّات که موقعیت ویژه ای نزد حضرت رضا(ع) داشت، گوید:

از امام رضا(ع) خواستم که برای من و اهل بیتم دعا کنید، حضرت فرمود: آیا مگر دعا نمی‌کنم؟

به خدا سوگند اعمال و رفتار شما در هر روز و شب بر من عرضه می شود. راوی گوید: این گفته امام برایم بزرگ جلوه کرد، امام فرمود: آیا کتاب خدا را نمی خوانی که می گوید: «بگو عمل کنید. خدا و رسول او و مؤمنان اعمال شما را می بینند». امام افزود که به خدا سوگند منظور علی بن ابی طالب (ع) است.

از این روایت به دست می آید که به هنگام ارائه اعمال به امام (ع)، امام (ع) برای مردم هر روز و شب دعا می کند.

در روایتی دیگر آمده است: «جعلهم الله حياه للانام و مصايح للظلام؛ خداوند امامان را مایه حیات مردم و چراغ هایی برای تاریکی ها قرار داده است». [۴].

در دیگر روایت آمده است:

ان الامامه لاتصلح الا لرجل فيه ثلاث خصال ورع يحجزه عن المحارم وحلم يمل به غضبه و حسن الخلافه على من ولي عليه حتى يكون له كالوالد الرحيم. [۵].

امامت جز برای فردی که سه خصلت در او باشد شایسته نیست: ترس از خدا که او را از همه حرام ها باز دارد و بردباری ای که با آن بر غضب خویش مسلط باشد و نیکو امامت کردن بر کسی که در زیر سرپرستی و ولایت اوست، تا آن اندازه که چون پدری مهربان برای او باشد.

در روایات ما، والدین بر پیامبر و امام (ع) تطبیق داده شده است و از دیگر سو امام (ع) مصداق «ماء معین» (آب گوارا) و تعبیری از این دست قرار گرفته است که این ها، همه مهر امام و سودمندی وی را در راستای منافع مردم بازگو می کند.

مهر امام زمان (ع)

در بخش دوم بنگرید که امام چگونه حکومتی برپا می سازد.

در روایت آمده است:

یرضی فی خلافته اهل الارض و اهل السماء

والطير في الجوّ. [۶].

زمینیان و آسمانیان در زمان حکومت وی خشنود می گردند و پرندگان فضا شاد می شوند.

در روایتی دیگر آمده است:

...فطوبى لمن ادرك ايامه و به يفرج الله عن الامه حتى يملأها قسطاً و عدلاً... [۷].

خوشا به حال آن که زمان حکومت این امام را درک کند. خداوند به واسطه وی برای امت فرج و گشایشی پدید می آورد تا آن جا که زمین را از قسط و عدل پر می سازد.

و باز آمده است که پیامبر می گوید:

يتنعم امتي في زمانه نعيماً لم يتنعموا مثله قط البرّ والفاجر يرسل السماء عليهم مدراراً ولا تدخر الا رض شيئاً من نباتها. [۸].

امت من در زمان مهدی(ع) از چنان نعمتی بهره مند می گردند که مانندش را هیچ کس ندیده است نه خوبان و نه بدان. نعمت های آسمانی به وفور بر آنان فرو می ریزد و زمین هر چه دارد می رویاند.

و برای همین است که پیامبر اکرم(ص) مسلمانان را به ظهور حضرت مهدی(ع) در آینده بشارت می دهد.

گاه می گوید «ابشركم بالمهدى» [۹] و گاه سه بار تکرار می کند که: «ابشروا بالمهدى» [۱۰] و می افزاید:

يخرج على حين اختلاف من الناس و زلزال شديد. يملأ الا رض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً يملأ قلوب عباده عباداً و يسعهم عدله. [۱۱].

هنگامی که مردم در اختلاف شدیدی به سر می برند و زلزله شدیدی زمین را فرا گرفته است، او از راه می رسد و زمین را از قسط و عدل پر می سازد؛ آن گونه که از ظلم و جور پر شده است. دل های مردم را مالا مال از بندگی خدا می کند و عدالتش فراگیر می گردد و مردم را در گشایش قرار می دهد.

در روایت دیگری آمده است: «يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الا رض؛

ساکنان زمین و ساکنان آسمان از امام مهدی(ع) در رضایت و خشنودی اند». [۱۲].

در روایت دیگری پس از آن که امام(ع) ارزش زمان غیبت را بازگو می کند، به شیعیان یادآور می شود که در چنین زمان سختی اگر پای بند باقی بمانند و در راه خدا گام بردارند به ارزش های بسیاری دست می یابند.

راوی می گوید:

بنابراین، ما آرزو نمی کنیم که زمان غیبت سپری گردد و در زمان ظهور حق و از اصحاب حضرت قائم(ع) باشیم؛ چرا که در زمان شما بودن فضیلت بیش تری خواهد داشت.

حضرت در پاسخ با تعجب می فرماید:

سبحان الله اما تحبون ان يظهر الله عزوجل الحق و العدل في العباد و يحسن حال عامه الناس و يجمع الله الكلمه و يؤلف بين القلوب المختلفه و لا يعصى الله في ارضه و يقام حدودالله في خلقه و يرد الحق الى اهله...

سبحان الله، آیا دوست نمی دارید که خداوند حق و عدل را آشکار سازد و حال عموم مردم بهبود یابد و مردم متحد گردند، دل ها به هم پیوند خورد و در روی زمین معصیت خدا نشود و حدود الهی در میان مردم اجرا گردد و حق به اهلش برگردد...

بنگرید، چه زمانی می شود و چه رفاه و راحتی و رضایتی برای عموم مردم پدید می آید، درگیری حضرت به جاست؛ چرا که نتیجه اش مطلوب است. شمشیر او درست عمل می کند؛ چرا که در راه بهسازی حال عموم مردم است.

به هنگامی که فردی چاقوی جراحی را در دست جراح می بیند، شاید خیال کند که این جراح بی مهر و عطوفت است که چنین می برد و می دوزد، ولی وقتی که جان سامان یافته بیمار را در لحظاتی بعد می نگرد، می فهمد که چه مهری وجود

این دکتر جراح را گرفته بود.

قهر حضرت برای مهر است و آغشته به مهر. مهر اوست که او را چنین قهرآمیز می سازد و قهر اوست که مهر مردمان را در پی دارد. به گفته علامه طباطبایی (ره) درباره خداوند، اقتضای رحمت در وجود مقدّس خداوند است و اقتضای قهر در زمینه ها. در ارتباط با حضرت مهدی ارواحنا فداه نیز چنین است؛ نقص در قابل است. معاندان و معارضان و سرکشان و متمردان زمینه قهر حضرت را فراهم می آورند و گرنه در وجود مقدّس حضرت جز مهر نیست.

قهر حضرت نیز رحمت است؛ هم برای مجرم و هم برای دیگران. برای مجرمان مهر است؛ چرا که از استمرار جرمشان جلوگیری می کند و برای دیگران مهر است؛ چون با نفی مجرم زمینه تعالی و پرورش برای مردمان بهتر فراهم می گردد.

راوی گوید: امام به من فرمود:

یا ابا ابراهیم هوالمفرّج للكرب عن شيعته بعد ظنك شديد و بلاء طويل وجور فطوبى لمن ادرک ذلك الزمان... [۱۳].

ای ابا ابراهیم، حضرت مهدی (ع) رنج و غم شیعه را پس از یک دوره سخت و بلایی طولانی و ستمی دراز می زداید و گشایش می آفریند. خوشا آنان که آن زمان را درک کنند...

آری، «طوبی لمن ادرک زمانه و لحق اوانه و شهد ایّامه؛ خوشا آنان که زمانش را درک کنند، به آن زمان دست یابند و شاهد آن روزها باشند». [۱۴].

در تشرّفی که ابراهیم بن مهزیار داشته است، در آغاز گفت و گو امام به او می گوید:

مرحباب یا ابا اسحاق لقد كانت الايام تعدني و ش لقای والمعاتب بيني و بين علی تشاحط الدار و تراخی المزار تخيّل لي صورت حتّى كأن لم نخل طرفه عين من طيب

المحادثه و خیال المشاهده و انا ا حمد الله ربی ولی الحمد علی ما فیض من التلاقی و رفه من کربه التنازع والاستشراف ثم سأ لنی عن إخوانی متقدمها و متأخرها. [۱۵].

خوش آمدی ای ابا اسحاق. روزها نزدیکی دیدارت را به من نوید می داد و امور رضایت بخش میان من و تو با این که از هم دور بودیم و دیدارت به تأخیر افتاده بود، ولی سیمایت را در خیال برابیم به تصویر می کشید تا آن جا که گویا لحظه ای بدون لذت گفت و گوی با تو و تصوّر دیدار تو نبوده ام و من خدایم را که ولیّ حمد است برای فراهم سازی دیدارت و گشایش بخشی از سختی درگیری و ستم سپاس می گویم.

ابن مهزیار گوید: آن گاه امام(ع) از دوستان و برادرانم در گذشته و حال پرسید.

در نقل دیگری آمده است که امام به او فرمود: «کنا نتوَّع لیلاً و نهاراً؛ ما شب و روز در انتظار دیدارت بودیم». [۱۶].

این است مهر امام و چنین است رافت امامت و این گونه است دلسوزی و محبت حجت خدا؛ قهر او از مهرش نشأت می گیرد و جنگ او برای صلح است. کشتار وی برای ایجاد حیات و زندگی در جامعه، تندی اش نشان محبت و ترش رویی اش از روی دلسوزی، نهییش برای آرام سازی و فریادش برای آرامش دهی است.

در نامه حضرت به شیخ مفید آمده است:

أنا غیر مهملین لمراعاتکم و لانا سین لذکرکم ولولا ذل لنزل بکم اللا واء واصطلمکم الا عداء. [۱۷].

ما نسبت به شما بی توجه نیستیم و شما را از یاد نبرده ایم و اگر چنین نبود، رنج و سختی برایتان پیش می آمد و دشمنان شما را از ریشه در می آوردند.

بنابراین، اگر در روایات، قهر بی بدیل

حضرت مطرح است، این خود نشانی از مهر بی بدیل اوست. نفی قهر نفی مهر است. ما نباید در نفی روایات قهر حضرت شتاب کنیم و پنداریم که این روایات چهره خشنی از حضرت می سازد و مهر حضرت را نفی می کند. این دو در کنار هم در جایگاه ویژه خود دو روی یک سکه است و اصلاً تعارضی در کار نیست.

رها کنید کسانی را که می پندارند قصاص و اجرای حد الهی و مانند آن با مهر و محبت ناسازگار است. بنگرید که خداوند چگونه قصاص را مطرح می سازد: (ولکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب)؛ [۱۸] «ای عاقلان، قصاص مایه زندگی و حیات شماست».

پاورقی

[۱] کافی، ج ۱، کتاب الحجّه، باب ۱۵ نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ص ۲۰۰.

[۲] بحار، ج ۱۰، ص ۵.

[۳] کافی، ج ۱، ح ۴، ص ۲۲۰.

[۴] همان، ج ۱، ح ۲، ص ۲۰۴.

[۵] بحار، ج ۲۷، ح ۱۰، ص ۲۵۰.

[۶] همان، ج ۵۱، ص ۸۰.

[۷] همان، ج ۵۱، ح ۳۱، ص ۷۶.

[۸] همان، ج ۵۱، ص ۷۸.

[۹] همان، ج ۵۱، ح ۲۳، ص ۷۴.

[۱۰] همان، ج ۵۱، ح ۲۴، ص ۷۴.

[۱۱] همان، ج ۵۱، ح ۲۴، ص ۷۴.

[۱۲] همان، ج ۵۱، ص ۸۱.

[۱۳] همان، ج ۵۲، ح ۲۴، ص ۱۲۹.

[۱۴] همان، ج ۵۲، ح ۱۰۴، ص ۲۳۶.

[۱۵] همان، ج ۵۲، ش ۲۸، ص ۳۴.

[۱۶] دلائل الامامه، ص ۵۴۱.

[۱۷] بحار، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

[۱۸] بقره: ۱۷۹.

روایات قهر

هم اکنون با ما همراه شوید تا آماری از روایات قهر ارائه دهیم و به بخشی از این روایات بنگریم.

البته ما انکار نمی کنیم که شاید برخی از روایات به دلیل موجهی اگر ثابت شود جعلی

و غیر واقعی باشد، ولی این بدان معنی نیست که قهر حضرت را انکار کنیم و به روایات قهر بی اعتنا شویم. روایات قهر بسیار است آن گونه که روایات مهر نیز فراوان بود. ما در این مقاله به نمونه هایی اشاره می کنیم.

الف) روایاتی که قهر حضرت را در کنار مهر نشانده است

فیاطوبی لمن ادرکه و کان من انصاره والویل کلّ الویل لمن ناواه و خالفه و خالف امره و کان من اعدائه.

خوشا آنان که حضرت را درک کنند و از یاران وی گردند و وی و بسیار وی بر کسانی که با وی دشمنی کنند، دستور وی را سر نهند و از دشمنان وی باشند.

ب) روایاتی که هشدار می دهد اگر خواهان ظهور و حضور حضرت هستید، از خدا بخواهید که با عافیت او را ببینید؛ چرا که حضرت می خواهد از دشمنان خدا انتقام گیرد، در برابر دشمنان و کارشکنان بی مهابا و بدون تقیه ایستادگی می کند و آنان را امان نمی دهد. او برای دشمنان عذابی دردناک است.

بنگرید:

إذا تمنی ا حدکم القائم فلیتمنه فی عافیه فإنّ الله بعث محمداً(ص) رحمه و یبعث القائم نومه.

در روایت دیگری در پاسخ به تأخیر اجرای بعضی از حدود تا زمان حضرت آمده است:

...إنّ الله تبارک و تعالی بعث محمداً(ص) رحمه و بعث القائم(ع) نومه.

پ) روایاتی که از خروج، قیام به سیف (انقلاب قهرآمیز)، لشکر، زره، اسب، پرچم و نام قائم سخن می گوید؛ این روایات نیز نشان قهر حضرت است.

بنگرید:

فقال له اُبی و ما دلائله و علاماته یا رسول الله قال:

له عَلَمٌ إذا حان وقت خروجه انتشر ذل العلم من نفسه و انطقه الله عزّوجلّ فناداه العلم: اخرج یا ولیّ الله فاقتل اعداء الله و هما آیتان

و علامتان و له سيف مغمد فاذا حان وقت خروجه اقتلع ذل السيف من غمده و نطقه الله عزوجل فناده السيف اخرج يا ولي الله فلا يحل لك ان تقعد عن اعداء الله فيخرج ويقتل اعداء الله حيث ثقفهم و يقيم حدود الله و يحكم بحكم الله يخرج و جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يسرته... [۱].

ابى از پیامبر خدا(ص) پرسید نشانه های امام چیست؟ حضرت فرمود:

پرچمی دارد آن زمان که وقت خروج نزدیک گردد آن پرچم خود به خود باز می شود و خداوند پرچم را به زبان می آورد و امام را ندا می دهد که: «ای ولی خدا خروج کن و دشمنان خدا را بکش.» این دو نشانه و علامت است.

و باز شمشیری در غلاف دارد که تا زمان خروج نزدیک شود، از غلاف در آید و خداوند شمشیر را گویا سازد و شمشیر به امام(ع) ندا دهد که ای ولی خدا خروج کن جایز نیست که بنشینى. امام خروج می کند و هر جا که دشمنان خدا را بیابد می کشد، حدود الهی را به پا می دارد و بر طبق حکم خدا داوری می کند. او خروج می کند در حالی که جبرئیل سمت راست او و میکائیل در سمت چپ اوست...

و در روایتی آمده است:

يا على ان قائمنا اذا خرج يجتمع اليه ثلاثمأه و ثلاثه عشر رجلاً عدد رجال بدر فاذا حان وقت خروجه يكون له سيف مغمود ناده السيف: قم يا ولي الله فاقتل اعداء الله. [۲].

علی جان، قائم ما آن زمان که خروج کند سیصد و سیزده نفر به تعداد لشکر بدر با او همراه می شوند و آن زمان که ظهورش فرا رسد شمشیر غلاف شده به

او ندا می دهد که ای ولیّ خدا به پا خیز و دشمنان خدا را بکش.

(ت) روایاتی که از ثواب کشتن و کشته شدن در کنار آن حضرت سخن می گوید:

من ادرک قائمنا فقتل معه کان له اجر شهیدین و من قتل بین یدیه عدوّاً لنا کان له اجر عشرين شهیداً.

هر کس که قائم ما را درک کند و در کنار او کشته شود، پاداش دو شهید و هر کس که در پیش روی حضرت دشمن ما را بکشد، پاداش بیست شهید را دارد.

در همین جا مناسب است اشاره کنیم به دعاهایی که درخواست شهادت در رکاب حضرت را از خداوند می نماید. بنگرید به دعای عهد در آن جا که از خدا می خواهیم ما را از کسانی قرار دهد که در پیش روی حضرت به شهادت برسیم و ادامه می دهیم:

اللّهم انّ حال بینی و بینة الموت الّمدی جعلته علی عبادک حتماً مقتضیاً فأخرجنی من قبری مؤ تراً کفنی شاهراً سیفی مجزّداً قناتی ملیّاً دعوه الداعی فی الحاضر والبادی

پروردگارا اگر مرگی که بر بندگانت حتم کرده ای بین من و دیدار حضرت فاصله شد، مرا در زمان ظهور حضرت از قبر زنده کن و بیرون آور در حالی که کفنم را چون ازاری بر خود گرفته ام و شمشیرم را از نیام بیرون کشیده ام و نیزه ام را لخت کرده ام و در شهر و روستا به دعوت امام(ع) پاسخ مثبت می دهم.

(ث) روایاتی که می گوید پس از شهادت امام حسین خداوند وعده داد که با قائم انتقام او را می گیرد؛

آن گاه که فرشتگان ضجّه زدند و از خداوند خواستند تا صفحه زمین را از لوث وجود مردمان پاک سازند؛ چرا که مردم حرمت خدا را

نگه نداشتند و برگزیده خدا را کشتند، خداوند پرده ای را کنار زد و سیمای امامان(ع) را نشان داد و اشاره کرد که با این قائم(ع) انتقام می گیرم.

این روایات بازگو می کند که قائم(ع) منتقم است و این خود نشان دهنده چهره قهرآمیز امام(ع) است و اساساً یکی از القاب معروف حضرت، همین لقب منتقم است:

قال ابو عبد الله لما كان من امر الحسين بن علي(ع) ما كان ضجت الملائكة الى الله تعالى وقالت:

يا ربّ يفعل هذا بالحسين صفى و ابن نبى قال: فأقام الله لهم ظلّ القائم(ع) و قال بهذا انتقم له من ظالميه. [۳].

چون سیدالشهدا به شهادت رسید، فرشتگان به درگاه خدا ضجه زدند و نالیدند و عرضه داشتند: خدایا با برگزیده تو و فرزند پیامبرت، حسین(ع) چنین می کنند. حضرت فرمود: آن گاه خداوند ظلّ قائم(ع) را برایشان برپا ساخت و فرمود: با این فرد از کسانی که به امام حسین(ع) ظلم کرده اند انتقام می گیرم.

در روایت دیگر آمده است:

عن الثمالی: قال قلت لابی جعفر(ع) یا بن رسول الله ا لستم کلکم قائمین بالحق قال بلی قلت فلم سمی القائم قائماً قال: لما قتل جدی الحسين ضجت الملائكة الى الله عزوجل بالبكاء والنحيب و قالوا: الهنا و سيدنا اتغفل عمّن قتل صفوتك و ابن صفوتك و خیرتک من خلق فأوحى الله عزوجل اليهم قزوا ملائکتی فوعزتی و جلالی لا نتقمن منهم ولو بعد حين ثم كشف الله عزوجل عن الائمة من ولد الحسين(ع) للملائكة فسرت الملائكة بذلك فاذا ا حدهم قائم یصلی فقال الله عزوجل: بذلك القائم انتقم منهم. [۴].

باز هم بنگرید:....

فإنّ الحسين(ع) لما قتل عجت السماوات و الارض و من عليهما و الملائكة فقالوا: یا ربنا ائذن لنا فی هلاک الخلق حتّى نجدهم

من

جدید الارض بما استحلوا حرمتهک و قتلوا صفوتک فأوحى الله إليهم: يا ملائکتی و یا سماواتی و یا ارضی اسکنوا ثم کشف حجاًباً من الحجب فإذا خلفه محمّد و اثنی عشر وصياً له (ع) ثم اخذ بيد فلان القائم من بینهم فقال: یا ملائکتی و یا سماواتی و یا ارضی بهذا انتصر لهذا قالها ثلاث مرآت. [۵].

و نیز روایات دیگری داریم که از انتقام گیری و تسلط حضرت سخن می گوید. بنگرید:

«إذا قام قائمنا انتقم الله و لرسوله و لنا اجمعین؛ آن زمان که قائم، قیام کند او برای خدا و رسول و برای ما انتقام می گیرد». [۶].

ج) روایاتی که حضور حضرت را عذاب و انتقام (البته برای دشمنان و سرکشان) می داند؛ بنگرید:

عن مفضل بن عمر قال:

سألت ابا عبد الله (ع) عن قول الله عزوجل: ولنذيقنهم من العذاب الا دنی دون العذاب الا کبر (قال: الا دنی غلاء السعير والا کبر المهدی بالسيف).

مفضل بن عمر گوید:

از امام صادق (ع) درباره این آیه که به آنان از عذاب کم تر پیش از عذاب بزرگ تر می چشائیم، پرسیدم حضرت فرمود: عذاب کم تر گرانی قیمت هاست و عذاب بزرگ تر حضور مهدی (ع) با شمشیر است.

در روایت دیگری در پاسخ به تأخیر اجرای بعضی از حدود تا زمان حضرت قائم (ع) آمده است:

فکیف اخره الله للقائم (ع) فقال له: ان الله تبارک و تعالی بعث محمداً (ص) رحمه و بعث القائم (ع) نقمه.

چون پیامبر (ص) پیامبر رحمت است و امام قائم (ع) برای انتقام گیری می آید این تأخیر انجام گرفته است.

در دیگر روایت آمده است:

... قوله تعالى (هل ينظرون الا ان تأتيمهم الملائكة او یا تی ربّ او یا تی بعض آیات ربّ يخبر محمداً (ص) عن المشركين والمنافقين الذين لم يستجيبوا لله و لرسوله (فقال: هل ينظرون الا ان تأتيمهم الملائكة او یا تی ربّ او

يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّ يَعْنِي بِذَلِكَ الْعَذَابُ تَأْتِيهِمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا عَذَّبَ الْقُرُونُ الْأُولَى فَهَذَا خَيْرٌ يُخْبِرُ بِهِ النَّبِيُّ (ص) عَنْهُمْ ثُمَّ قَالَ: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ الْإِيْمَةِ يَعْنِي لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَجِيءَ هَذِهِ الْإِيْمَةُ وَهَذِهِ الْإِيْمَةُ هِيَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا. [٧].

و در روایت دیگر می خوانیم:

بَعْدَ طُلُوعِ شَمْسٍ مِنْ مَغْرِبِهَا فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرْفَعُ التَّوْبَةُ فَلَا تَوْبَةَ تَقْبَلُ وَلَا عَمَلٌ يَرْفَعُ وَلَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَكْسِبَ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا... [٨].

همان گونه که می بینید در این روایات نیز منظور از بعضی از آیات، عذاب دنیوی است و آن نیز بر طلوع خورشید از مغرب که همان ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه است تطبیق گردیده است.

باز در روایت معروفی آمده است:

...فِيضُ الْعِلْمِ مِنْهُ (قَم) إِلَى سَائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَيَتِمُّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْإِرْضِ لَمْ يَبْلُغْ إِلَيْهِ الدِّينَ وَالْعِلْمَ ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ (ع) وَ يَصِيرُ سَيِّئًا لِنَقْمَةِ اللَّهِ وَ سَخَطِهِ عَلَى الْعِبَادِ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ انْكَارِهِمْ حُجَّةً. [٩].

علم از قم به دیگر بلاد در شرق و غرب جاری می گردد و در نتیجه حجت خدا بر خلقتش تمام می شود تا آن جا که بر روی پهنه زمین کسی نمی ماند که دین و علم به او نرسیده باشد.

آن گاه حضرت قائم (ع) آشکار می گردد. او سبب انتقام خدا و خشم وی بر مردمان است؛ چرا که خداوند از مردمان انتقام نمی گیرد مگر پس از آن که حجت را نپذیرند.

(چ) روایاتی که دستور می دهد برای قیام حضرت آماده شوید و حتی اگر شده یک تیر فراهم سازید.

«لِيَعِدَّنَّ أَحَدَكُمْ لَخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْمًا؛ برای

خروج حضرت قائم (ع) اگر شده حتی یک تیر آماده کنید». [۱۰].

ح) روایاتی که می گوید به راحتی حکومت جهانی حضرت پدید نمی آید و با رفاه به این هدف بزرگ نمی توان رسید و باید رنج کشید، عرق ریخت و خون داد. بنگرید:

... قلت إنهم يقولون إنه إذا كان ذلك استقامت له الامور فلا يهرق محجمه دم فقال: كلاً والذى نفسى بيده حتى نمسح وانتم العرق والعلق و اوما بيده الى جبهته. [۱۱].

راوی گوید

به امام گفتم: می گویند در آن زمان کارها برای حضرت و به نفع حضرت راست می آید و پا می گیرد و به اندازه یک حجامت هم خونی ریخته نمی شود؟ حضرت فرمود: نه، سوگند به کسی که جانم در دست اوست کارها پا نمی گیرد تا آن که ما و شما عرق و خون از پیشانی پاک کنیم.

در بحارالانوار، در احادیث ۱۲۳، ۱۲۴ و ۱۲۶ نیز پیوسته بر همین حقیقت تأکید می شود. آری، اگر بنا بود انسان معاند به راحتی به عدالت تن دهد و زیر بار حکومت حق و حرف حق و عدالت برود و از ظلم و ستم دست بردارد، این امر تا به امروز اتفاق می افتاد. چه اندازه پیامبران آمدند و فریاد کردند و مردم را با زبان و قدرت محدود دعوت کردند، ولی کجا سرکشان پذیرفتند و زیر بار رفتند و از ظلم دست کشیدند.

خ) روایاتی که قدرت شگرف حضرت و اصحاب وی را بیان می کند؛ این دسته از روایات نیز قهر حضرت، خشم و غضب به جای حضرت را عنوان می سازد.

بنگرید:

فإن الرّجل منهم يعطى قوّه اربعين رجلاً وإنّ قلبه لا شدّ من زبر الحديد ولومروا بجبال الحديد لقطعوها لا يكفون سيوفهم حتى يرضى الله عزوجلّ. [۱۲].

هر

فرد از یاران حضرت قدرت چهل نفر را پیدا می کند و دلش سخت تر و محکم تر از پاره های درشت آهن است و اگر آنان به کوه های آهن گذر کنند، آن را تکه تکه می سازند و شمشیر خویش را باز نمی گیرند تا خداوند راضی شود.

(د) روایاتی که می گوید در رسیدن به ظهور و حکومت حق شتاب نکنید؛ چرا که چندان راحت هم به دست نمی آید. آیا می دانید که باید خون دل بخورید رنج برید و بجنگید، کشته شوید و بکشید.

و ما يستعجلون بخروج القائم والله ما طعامه إلاّ الشعير الجشب ولا لباسه إلاّ الغليظ و ما هو إلاّ السيف والموت تحت ظل السيف. [۱۳].

چرا برای خروج حضرت قائم (ع) شتاب می کنند؟ به خدا سوگند غذای او جز نان جوی سخت و لباس وی جز لباس خشن نیست. خروج حضرت چیزی جز شمشیر و مرگ در سایه شمشیر نیست.

(ذ) روایاتی که از جنگ ها و درگیری های حضرت با دشمنان و معاندان سخن می گوید؛ اقوامی که درگیر می شوند و گروه هایی که به جنگ با امام بر می خیزند و...

در این باره باید گفت: در بسیاری از روایات ما آمده است که امام با کسانی که با او می جنگند، جنگ می کند. با مخالفان سرکش درگیر می شود. در دعای ندبه می خوانیم:

این مبيد العتاه والمرده این مستأصل اهل العناد والتضليل والاحاد؟

کجاست هلاک کننده سرکشان و متمردان؟ کجاست از بن برکن معاندان و گمراه سازان و ملحدان؟

در برخی از روایات آمده: «فيقتل المقاتله؛ با گروهی که جنگ را آغاز می کنند می جنگد». [۱۴].

در روایت دیگری آمده است: «فيقتل مقاتليها حتى يرضى الله عزّوعلا؛ کسانی را که در کوفه با او می جنگند، می کشد تا خداوند خشنود گردد».

در بعضی از روایات

آمده: «فتقاتلونه فيقاتلكم فيقتلكم؛ شما با او می جنگید در نتیجه او با شما جنگ می کند و شما را می کشد». [۱۵].

در روایتی آمده:

ثلاثة عشر مدينة و طائفه يحارب القائم اهلها و يحاربونه... [۱۶].

امام با سیزده شهر و طایفه می جنگد و آنان با امام می جنگند.

در دیگر روایت آمده است:

اما انه لا يبدا الا بقريش فلا يأخذ منها الا السيف ولا يعطيها الا السيف. [۱۷].

او از قریش آغاز می کند و جز شمشیر از آنان به او نمی رسد و او هم جز شمشیر برای آنان ندارد.

و باز می خوانیم:

لم يكن بينه وبين العرب و الفرس الا السيف لا يأخذها الا بالسيف ولا يعطيها الا بالسيف. [۱۸].

و روشن است که پاسخ شمشیر تنها شمشیر خواهد بود.

ر: روایاتی که در یک حصر اضافی می گوید امام کاری جز جنگ و کشتار ندارد؛

«و ليس شأنه الا القتل؛ کاری جز جنگ ندارد». [۱۹].

«و ليس شأنه الا بالسيف؛ جز با شمشیر کاری ندارد». [۲۰].

روایاتی که قهر حضرت را توضیح می دهد، چنان گسترده و زیادند که به شمارش در نمی آیند. در جای جای روایات، این قهر بر آمده از مهر را می توان نشان داد و روایات سیره به این حقیقت پرداخته است، تنها، این مجموعه گسترده را باید فهمید و دریافت کرد. حقیقت این قهر را باید دید که مهر است. باید تأمل کرد، دقت کرد، آموخت و فهمید و گرنه نفی سریع چه سودی دارد؟

آیا می توانید این مجموعه گسترده را که به صدها روایت می رسد، نفی کنید؟ آیا بدون شمشیر قیام می کند؟ آیا لشکر فراهم نمی سازد؟ آیا نمی جنگد؟ آیا انتقام نمی گیرد؟ آیا پرچم ندارد؟ آیا قدرت جنگی اش چنین و چنان نیست و آیا یارانش با آن قدرت رزمی قهرآمیز همراه نیستند؟

آیا

می توان این همه را نادیده گرفت و گفت: این روایات از جهت دلالت ناتمامند و پذیرفتنی نمی باشند یا این مجموعه را در تعارض با روایات مهر دید.

گفتنی است، قهر حضرت که مدلول این مجموعه گسترده از روایات است، اصولاً به ماه های اوّل حکومت ایشان برمی گردد. او در این ماه ها درگیری دارد و مقاومت های مخالفان را سرکوب می کند، ولی پس از گذشت این دوره، دیگر جنگ و خون ریزی، درگیری و کشتار در کار نیست و بر این وجه جمع روایات بسیاری دلالت دارد؛ روایاتی که جنگ و قهر را در ماه های نخست مطرح می سازد و از پایان یافتن آن پس از مدتی خبر می دهد.

به علاوه، کسی چه می داند که در نزدیکی ظهور چه می گذرد؟ چه اقوامی بر سر کارند و چه احزابی فعال. چه می کنند و چه می خواهند بکنند؟ اگر آن زمان را به چشم ببینید - آن گونه که در برخی روایات اشاره هایی دیده می شود - حقّ می دهید که امام باید این گونه با آنان رفتار کند، به آنان امان ندهد و از آنان عذری نپذیرد.

تحولات و پیامدهای زمان ظهور را ما درست درک نمی کنیم. بنابراین، چرا باید این گونه از این روایات شانه خالی کنیم و آن ها را نپذیریم.

اصولاً- ادله ای که از برپایی حکومت و حاکمیت سخن می گوید، تنها برای ارائه یک فرهنگ و مکتب نیست و مسلماً حاکمیت و حکومت بدون درگیری با مخالفان شدنی نیست، بنگرید:

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون. [۲۱].

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته

باشند.

جمله «ولو کره المشرکون» اشاره ای عمیق به درگیری ها، جنگ ها، کشت و کشتارها و خون ریزی ها دارد آن گونه که در زمان پیامبر اکرم (ص) گوشه ای از آن اتفاق افتاد.

باید صریحاً بگوییم که هرگز دست به شمشیر بردن و در برابر دشمن سرکش ایستادن، معنایش خشونت نیست و تسلیم دشمن شدن معنایش مهر و محبت نیست. این چه اشتباهی است که هنوز در گوشه و کنار دیده می شود؟ چرا مفاهیم عوض شده و حقیقت ها واژگون گردیده است.

آیا جنگیدن امام معنایش این است که با جنگ، حکومت خویش را بر پا می سازد و به مردم تحمیل می کند؟ همان شبهه ای که برخی درباره پیامبر (ص) مطرح می کردند و به شیوه حکومتی او خرده می گرفتند.

این روشن است که در یک دست حضرت شمشیر است که سبیل مقاومت، جنگ، درگیری و خون ریزی است و در دست دیگر، مهر و محبت، دعوت، ارشاد و هدایت و با هر دو، مبنای حکومتش پا می گیرد و زمینه های عدالت گسترده فراهم می آید.

بگذاریم که پیش از ظهور و هم زمان با ظهور و پس از ظهور حضرت، بر همه مردمان اتمام حجت می شود و حق آشکار می گردد. در واقع، حضرت تنها با کسانی که به حق تن نمی دهند و حجت آشکار حق را نمی پذیرند می جنگد و به شدت برخورد می کند. هم چنین با توجه به گستره حکومت که جهانی است و نیز با توجه به جهات بسیار دیگر در سال اول، درگیری ها بسیار فراوان است.

ما بیش از این به این مسئله نمی پردازیم و مطمئن هستیم که هر کس این روایات را با تأمل مطالعه کند و با درایت ویژه فهم روایت در آن ها بنگرد، چنین شبهه ای برای او پدید

نمی آید. آری، اگر تنها از دور دستی بر آتش داشته باشد، شبهه‌ها پیرامونش را فرا می‌گیرند.

در پایان این بخش باید گفت که اگر بیش از این نیاز به دفاع باشد، می‌توان اساسی‌تر به این موضوع پرداخت. در ارتباط با اعتبار روایات مبنای ما حجیت و اعتبار خبر موثوق به می‌باشد و تنها خبر واحد ثقه را حجّت نمی‌دانیم و در این مبنا با اکثریت قاطع عالمان و فقیهان شیعه موافقیم.

این روایات اگر متواتر نباشد که هست، در موثوق به بودن آن حرفی نیست و حجیت و اعتبار آن بی‌حرف است.

پاورقی

[۱] بحار، ج ۵۲، ح ۴، ص ۳۱۱.

[۲] همان، ج ۵۲، ح ۷۲، ص ۳۰۳.

[۳] همان، ج ۴۵، ح ۳، ص ۲۲۱.

[۴] همان، ج ۴۵، ح ۴، ص ۲۲۱.

[۵] همان، ج ۴۵، ح ۲۳، ص ۲۲۸.

[۶] همان، ج ۵۲، ح ۱۷۷، ص ۳۷۶.

[۷] همان، ج ۹۳، ص ۱۰۳.

[۸] همان، ج ۵۲، ح ۲۶، ص ۱۹۴.

[۹] همان، ج ۶۰، ح ۲۳، ص ۲۱۳.

[۱۰] همان، ج ۵۲، ح ۱۴۶، ص ۳۴۶.

[۱۱] همان، ج ۵۲، ح ۱۲۲، ص ۳۵۷.

[۱۲] همان، ج ۵۲، ح ۴۴، ص ۳۲۷.

[۱۳] همان، ج ۵۲، ح ۱۱۶، ص ۳۵۵.

[۱۴] همان، ج ۵۲، ح ۸۳، ص ۳۰۸.

[۱۵] همان، ج ۵۲، ح ۱۷۴، ص ۳۷۵.

[۱۶] همان، ج ۵۲، ح ۱۳۶، ص ۳۶۳.

[۱۷] همان، ج ۵۲، ح ۱۱۳، ص ۳۵۴.

[۱۸] همان، ج ۵۲، ح ۳۱۰، ص ۳۸۹.

[۱۹] همان، ج ۵۲، ح ۹۹، ص ۳۴۹.

[۲۰] همان، ج ۵۲، ح ۱۱۴، ص ۳۵۴.

[۲۱] توبه : ۳۳ و صف : ۹.

روایات سیره پیامبر و سیره امام

درباره روایاتی که سیره امام(ع) را در این زمینه بازگو می کند، باید گفت که روایات بسیار متعدد و متنوع است و برای

بررسی باید به دقت در دسته های مختلف بنگریم.

الف) دسته ای از روایات سیره حضرت را همان سیره پیامبر(ص) می داند. مانند: روایات ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۹۲ از بحارالانوار، ج ۵۲ باب سیره.

ب) دسته ای از روایات می گوید که سنت او سنت پیامبر(ص) است. [۱].

پ) دسته ای از روایات سیره حضرت را غیر از سیره پیامبر(ص) و امام علی(ع) معرفی می کند؛ مانند: ح ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱ و ۷ از بحارالانوار، ج ۵۲، باب سیره.

ت) دسته دیگری از روایات می گوید: سیره اش سیره پیامبر(ص) است و تنها یک استثنا را مطرح می کند: الا انه بین آثار محمد...

روشن است این دسته چهارم وجه جمع روایات است و با توجه به آن، حقیقت سیره امام روشن می شود.

گفتنی است که امام آن گونه که در روایات آمده است بر طبق سنت پیامبر رفتار می کند، ولی سیره، گاه متفاوت است؛ چرا که شرایط متفاوت است.

به دیگر سخن، همه امامان بر پایه سنت پیامبر(ص) حرکت می کنند، ولی سیره هر کدام با دیگری تفاوت هایی دارد و این به دلیل شرایط مختلف است که این سیره را دگرگون می سازد.

امامان سیره های گوناگونی داشته اند. خود پیامبر(ص) نیز سیره اش متفاوت است؛ قبل از آیات جهاد و بعد از آیات جهاد در مکه، در مدینه، در شرایط تقیه و...

بنابراین، تفاوت سیره بر پایه تفاوت شرایط، هیچ گاه ما را از سنت پیامبر(ص) جدا نمی سازد؛ چرا که در سنت شرایط مختلف و سیره های مختلف دیده شده است.

در این جا مناسب است به دسته های اشاره شده بپردازیم و برخی از روایات آن را بیاوریم و به آدرس دهی بسنده نکنیم؛ چون بررسی در خود روایات حقیقت را بهتر بازگو می کند. البته برای آنان که دقت کنند و اهل درایت

باشند.

روایات دسته اول

عن عبدالله بن عطاء، عن شیخ من الفقهاء یعنی ابا عبدالله (ع) قال:

سألته عن سیره المهدي كيف سيرته؟ قال: يصنع ما صنع رسول الله (ص) و يهدم ما كان قبله كما هدم رسول الله (ص) ا
مرالجاهليه و يستأنف الإسلام جديداً. [۲].

عبدالله بن عطا گوید:

از امام صادق (ع) درباره سیره حضرت مهدی (ع) پرسیدم که چگونه است سیره آن حضرت؟ امام (ع) فرمود: همان کاری را
می کند که پیامبر خدا (ص) کرد. (آن گاه امام در توضیح این سخن فرمود) آن چه را در گذشته بوده از بین می برد؛ آن
گونه که رسول خدا (ص) جاهلیت را از بین برد و اسلام را از نو آغاز می کند.

مانند همین روایت را در بحار، ج ۵۲، ص ۳۵۴، ح ۱۱۲ داریم. با این تفاوت که در این روایت عبدالله بن عطا از امام باقر (ع)
این سؤال و جواب را دارد.

این روایات همانندی سیره امام زمان (ع) را با پیامبر خدا (ص) این گونه توضیح می دهد که حضرت چون پیامبر خدا، آن چه
را که بوده در هم می کوبد و از نو اسلام را شروع می کند.

روایت سومی در همین دسته داریم که با توضیح بیشتر گویا همراه است بنگرید:

عن العلاء، عن محمد قال:

سألت ابا جعفر (ع) عن القائم إذا قام بأبي سيرة يسير في الناس فقال: بسيرة ما سار به رسول الله (ص) حتى يظهر الإسلام قلت: و
ما كانت سيرة رسول الله (ص) قال: ا بطل ما كانت في الجاهلية واستقبل الناس بالعدل و كذلك القائم (ع) إذا قام يبطل ما كان
في الهدنة ما كان في ا يدى الناس و يستقبل بهم العدل. [۳].

این روایت هر چند همانندی کاملی با دو روایت گذشته دارد، ولی این نکته را افزوده است که آن چه در

زمان صلح با مخالفان اجرا می شود و دیگر احکام جاری زمان هُدنه را باطل می کند و مردم را به سوی عدالت واقعی می برد. گفتنی است که در زمان تقیه و محکومیت شیعه و حاکمیت مخالفان وضعیتی پدید آمده که امام آن را درهم می کوبد و اسلام و عدالت واقعی را حاکم می گرداند.

روایات دسته دوم

قال رسول الله(ص):

القائم من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی و شمائله شمائلی و سنّه سنّتی یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب الله عزّوجلّ... [۴].

پیامبر خدا(ص) فرمود:

حضرت قائم(ع) از نسل من است. نامش نام من و کنیه اش کنیه من و شمایلش شمایل من و سنّت او سنّت من است. مردم را بر دین و شریعت من استوار می سازد و آنان را به سوی کتاب خدا دعوت می کند...

قال رسول الله(ص): «یخرج رجل من اهل بیتی یعمل بسنّتی؛ مردی از اهل بیت من ظهور می کند که به سنّت من عمل می کند». [۵].

روایات دسته سوم

عن زراره عن ابي جعفر(ع) قال:

قلت له صالح من الصالحين سمّه لی أريد القائم(ع) فقال اسمه اسمی قلت: ايسير بسيره محمّد(ص) قال هيّهات هيّهات يا زراره ما يسير بسيرته [قلت جعلت فلاك لِم؟] قال: إنّ رسول الله(ص) سار في امّته باللّين كان يتألف الناس والقائم(ع) يسير بالقتل بذلك امر في الكتاب الذي معه ان يسير بالقتل ولا يستتیب احداً ويل لمن ناواه. [۶].

زراره گوید:

به امام باقر(ع) گفتم: نام آن صالح از صالحان را برایم ذکر کن و منظورم حضرت قائم(ع) بود حضرت فرمود: نامش چون نام من است.

پرسیدم آیا امام قائم(ع) همانند سیره پیامبر رفتار می کند؟ حضرت فرمود: هرگز، هرگز ای زراره! به سیره پیامبر رفتار نمی کند؟ پرسیدم:

فدایت شوم، چرا؟ حضرت فرمود: رسول خدا(ص) در میان امت خویش با نرمی حرکت می کرد، تألیف قلوب می کرد، ولی حضرت قائم با جنگ و کشتار حرکت می کند و این مأ موریت را در کتابی با خود دارد که باید با جنگ و کشتار عمل کند و هیچ کس را توبه نمی دهد و وای بر هر کس که با او دشمنی کند.

عن الحسن بن هارون قال:

كنت عند ابي عبدالله(ص) جالسا فساء له المعلی بن خنیس: ايسير القائم(ع) اذا سار بخلاف سيره علي(ع) فقال: نعم و ذاك انّ علياً سار باليمن والكفّ لانه علم انّ شيعته سيظهر عليهم من بعده و انّ القائم اذا قام سار فيهم بالسيف والسبي و ذلك انه يعلم انّ شيعته لم يظهر عليهم من بعده ا بدأ. [7].

معلی بن خنیس از امام صادق(ع) پرسید:

آیا حضرت قائم(ع) بر خلاف سیره امام علی(ع) رفتار می کند؟ حضرت فرمود: آری و این بدان جهت است که امام علی(ع) با منّ (یعنی آزاد سازی اسیران) و ننگیدن رفتار می کرد؛ چون می دانست که پس از او شیعیانش مغلوب و مقهور می گردند، ولی حضرت قائم(ع) پس از قیام، رفتارش با آنان با شمشیر و اسیرسازی است و این بدان دلیل است که می داند پس از او شیعیانش مغلوب و مقهور نمی شوند.

عن ابي عبدالله انه قال:

انّ علياً(ع) قال: كان لي ان اقتل الموتى و اجهز على الجريح و لكن تركت ذلك للعاقبه من اصحابي ان جرحوا لم يقتلوا والقائم له ان يقتل الموتى و يجهز على الجريح. [8].

امام صادق(ع) فرمود:

حضرت علی(ع) فرمود: این حق برایم بود که دشمن فراری را بکشم و نیز کار دشمن مجروح را تمام کنم، ولی به خاطر آینده

یارانم چنین نکردم تا اگر مجروح شدند کشته نشوند، ولی حضرت قائم(ع) می تواند دشمن فراری را بکشد و مجروح جنگی را خلاص کند.

عن رفید مولی ابن هیبره قال:

قلت لا بی عبدالله(ع) جعلت فداک یا بن رسول الله ا یسیر القائم بسیره علی بن ابی طالب فی اهل السواد فقال: لا. یا رفید انّ علی بن ابی طالب سار فی اهل السواد بما فی الجفر الا- بیض و انّ القائم یسیر فی العرب بما فی الجفر الا- حمر قال فقلت: جعلت فداک و ما الجفر الا- حمر قال: فأمر اصبعه علی حلقه فقال هكذا یعنی الذبح ثم قال یا رفید انّ لكلّ اهل بیت نجیباً شاهداً علیهم شافعاً لا مثالهم. [۹].

رفید گوید:

از امام صادق(ع) پرسیدم ای پسر رسول خدا فدایت شوم، آیا حضرت قائم(ع) به سیره حضرت علی بن ابی طالب(ع) درباره اهل سواد عمل می کند؟ حضرت فرمود: نه، ای رفید! علی بن ابی طالب(ع) درباره اهل سواد طبق جفر سفید رفتار کرد و حضرت قائم(ع) درباره عرب طبق جفر سرخ رفتار خواهد کرد. رفید گوید: پرسیدم فدایت شوم، جفر سرخ چیست؟ حضرت انگشت خویش به حلقش مالید و فرمود این چنین و منظورش کشتن بود...

این روایات بسیار روشن و مستدل است. امام کاملاً توضیح می دهد که چرا رفتار و سیره امام قائم(ع) با سیره پیامبر(ص) و حضرت امیر(ع) تفاوت می کند. امام توضیح می دهد که شرایط تغییر کرده و شرایط زمان امام زمان(ع) با زمان پیامبر(ص) و امام علی(ع) یکسان نیست؛ در نتیجه در رفتار او تغییر و تحولی دیده می شود.

با دقت در این روایات روشن می شود که امام کاملاً- حقیقت را بازگو کرده و توضیح داده است و فهم آن چندان مشکل نیست.

در جای

خود، تأثیر زمان و مکان که همان تأثیر شرایط زمانی و مکانی است، به طور مفصل بحث شده و همه می دانند که اگر شرایط یک امام با امام دیگر تفاوت داشته باشد، هرگز سیره و روش یکسان نخواهد بود. شرایط سیدالشهدا(ع) جنگ را می طلبد و شرایط امام حسن مجتبی(ع) صلح را و هر دو طبق سنت پیامبر عمل کرده اند؛ با این که صلح و جنگ دو روش گوناگون است.

خود پیامبر(ص) در زمانی بر پایه برخی شرایط به شیوه ای عمل کرده است و در زمان دیگر با شرایط دیگر به گونه ای دیگر. این تفاوت در سیره ها و روش ها بر پایه تفاوت واقعی و راستین زمان و مکان و شرایط زمانی و مکانی کاملاً پذیرفته شده است. در این روایات هم همان توضیح داده شده و پذیرفتن آن کاملاً طبیعی است.

آیا این روایات با ضروریات مذهب و شریعت تعارض دارد و به هیچ وجه قابل توجیه نیست؟ چنین برداشتی از روایات شگفت آوراست و این گونه بررسی روایات و طرد و نفی بی دلیل آن ها از هیچ کس پذیرفته نیست.

گاه مطلب پیچیده است و روال طبیعی ندارد، در آن مورد اختلاف نظر پدید می آید، ولی این روایات با توجه به توضیحاتی که همراه دارد هیچ مشکلی پیدا نمی کند.

بگذریم که در دسته چهارم زیباتر توضیح داده شده و اگر کم ترین تعارضی هم باشد، با توجه به دسته چهارم برداشته می شود.

روایات دسته چهارم

عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر الباقر(ع) يقول:

قلت و ما شبه محمد(ص) قال اذا قام سار بسیره رسول الله الا انه يبين آثار محمد و يصنع السيف ثمانيه اشهر هرجاً هرجاً حتى يرضى الله قلت فكيف يعلم رضا الله قال يلقي الله

فی قلبه الرحمه. [۱۰].

ابوبصیر گوید:

پرسیدم امام زمان (ع) چه شباهتی به پیامبر دارد؟ حضرت فرمود هنگامی که قیام کند، به سیره پیامبر خدا رفتار می کند، با این تفاوت که آثار پیامبر را آشکار می سازد و هشت ماه شمشیر می کشد و هم چنان می کشد تا خدا خشنود گردد. پرسیدم چگونه خشنودی خدا را در می یابد؟ حضرت فرمود: خداوند رحمت را در دلش می افکند.

این روایت سیره و رفتار امام مهدی را توضیح می دهد و هماهنگی سیره ها و تفاوت ها را به خوبی بیان می کند.

کوتاه سخن این که به جای طرد و نفی و برچسب جعل زدن باید در این مجموعه گسترده از روایات غور و دقت کرد.

گفتنی است، این مجموعه نه تنها بیش از پنجاه روایت است - آن گونه که در جزوه شمیم رحمت آمده است - بلکه به اطمینان می توان گفت بیش از صدها روایت است و می توان این روایات را در جای جای کتاب ها نه تنها در باب سیره در بحار نشان داد.

مثلاً در روایت حضرت عبدالعظیم حسنی آمده است که:

لا يزال یقتل اعداء الله حتى یرضی الله قال عبدالعظیم فقلت له یا سیدی فکیف یعلم ان الله قد رضی قال یلقى فی قلبه الرحمه... [۱۱].

امام (ع) پس از آن که لشکرش فراهم می آید پیوسته دشمنان خدا را می کشد تا خدا خشنود گردد. عبدالعظیم گوید: پرسیدم سرورم چگونه می فهمد که خداوند راضی شده است؟ حضرت فرمود: در دلش رحمت می افتد.

پاورقی

[۱] بحار، ج ۵۱، ص ۷۳، ح ۱۹، ص ۸۲.

[۲] همان، ج ۵۲، ح ۱۰۸، ص ۳۵۲.

[۳] همان، ج ۵۲، ح ۱۹۲، ص ۳۸۱.

[۴] همان، ج ۵۱، ح ۱۹، ص ۷۳.

[۵] همان، ج ۵۱، ص ۸۲.

[۶] همان، ج ۵۲، ح ۱۰۹.

[۷] همان، ج ۵۲، ص ۳۵۳.

[۸] همان، ج ۵۲، ح ۱۱۰، ص ۳۵۳.

[۹] همان، ج ۵۲، ح ۷، ص ۳۱۳.

[۱۰] همان، ج ۵۲، ح ۹۷، ص ۳۴۷.

[۱۱] مسند حضرت عبدالعظیم حسنی (ع)، ح ۲۷، ص ۱۵۰.

درباره سند روایات قهر

در معجم رجال الحديث ج ۱۸، ص ۵۸ درباره محمد بن علی الكوفی می نویسد:

اقول الظاهر إنّ هذا غير محمّد بن عليّ المكنّى بأبي سمينه.

ظاهراً این محمّد بن علی الكوفی غیر از محمد بن علی است که با کنیه ابوسمینه شناخته می شود.

از عبارت حضرت آیه الله العظمی خویی (ره)، در رجال چنین به دست می آید که محمد بن علی الكوفی غیر از محمد بن علی ابوسمینه است؛ گرچه او هم کوفی است.

با توجه به این که تضعیفات رسیده مربوط به محمّد بن علی ابوسمینه است، اوست که درباره اش فضل بن شاذان چنین و چنان گفته است، در نتیجه این تضعیفات در حق محمد بن علی الكوفی که راوی احادیث ماست ثابت نمی شود.

برای اطمینان بیش تر به معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۳۱۹ درباره محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی که همان ابوسمینه است، بنگرید.

حضرت آیت الله خویی (ره) برای اثبات تفاوت و تعدّد این دو نفر یک دلیل می آورد و دو شبهه را پاسخ می دهد؛ آن دلیل این است که مرحوم صدوق در من لایحضره الفقیه از محمد بن علی الكوفی روایت دارد و با توجه به موقعیت صدوق و ویژگی کتاب من لایحضره الفقیه که مورد فتوای خود صدوق است، قطعاً صدوق به روایت محمد بن علی الكوفی اگر همان محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی ابوسمینه باشد تکیه نمی کند.

دو شبهه

الف) می گویند: محمّد بن ابی القاسم از محمد بن علی الكوفی روایت کرده است و همین محمّد بن ابی القاسم از محمد بن علی بن ابراهیم بن

موسی ابن سمینه روایت دارد.

در پاسخ می‌گوییم این دلیل وحدت نمی‌شود. این‌ها دو نفرند و محمد بن ابی القاسم از هر دو روایت کرده است.

ب) می‌گویند تعبیر کوفی و قرشی درباره محمد بن علی بن ابراهیم ابوسمینه است و او قرشی و کوفی است. می‌گوییم درست است که او قرشی و کوفی است، ولی محمد بن علی کوفی هم می‌تواند فرد دیگری باشد و این اشکالی ندارد.

در هر صورت احتمال یکی نبودن این دو با برجاست و تضعیفات درباره ابوسمینه است. بنابراین، محمد بن علی الکوفی آن چنان هم ضعیف نیست که جزوه شمیم رحمت می‌پندارد.

به علاوه با دفاعی که ما از روایات قهر کردیم و دسته‌های بسیاری از روایات که در این زمینه مورد توجه قرار گرفت، معلوم می‌شود که این مجموعه از پنجاه روایت می‌گذرد. برای نمونه در باب سیره بحار، ج ۵۲ حدود بیش از پنجاه روایت قهرآمیز آمده است، ولی روایات قهر منحصر به روایات باب سیره بحار نیست.

در دیگر ابواب هم روایات بسیاری در ارتباط با قهر حضرت سراغ داریم که این مجموعه چند صد روایت می‌شود و نفی این روایات به این راحتی‌ها نیست.

گذشته از این که ما در پذیرش روایات - همان‌گونه که اشاره شد - بر مبنای اکثریت قریب به اتفاق عالمان و فقیهان شیعه هستیم و خبر موثوق به را حجت می‌دانیم و سرسازش با مبنای اقلیتی که تنها خبر ثقه را حجت می‌دانند نداریم. بر پایه مبنای مقبول عالمان و فقیهان شیعه این مجموعه گسترده بدون هیچ‌چون و چرایی حجت است و اعتبار دارد. اگر نگوییم این مجموعه متواتر است، دست کم واحد محفوف به قرینه قطعیه است

و اگر تنزل کنیم خیر واحد موثوق به است.

این که عالمی بزرگوار با وجود این همه دلیل در این باره تشکیک کرده است خود باید توضیح دهد. ما بر این باوریم که تأمل در بخشی از دفاع ما خواننده را به حقیقت می‌رساند و با مفهوم روشن و معقول روایات قهر آشنا می‌سازد و هیچ ابهامی برای او در پذیرش این روایات باقی نمی‌ماند.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

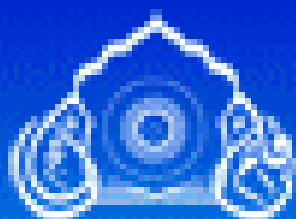
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

